صفه هاي مقدس
بردِ نشانده و مسجد سليمان
ايران جنوب غربي از قرن هشتم قبل از ميلاد تا قرن پنجم بعد از ميلاد

نوشته:
رومن گيرشمن
برگردان اصغر كريمی

فصل ششم
صفه مقدس، عصر پارتي
(نقشه‌هاي سوم، چهارم، هفتم، هشتم)

الف - معبد بزرگ. نقشه‌هاي هفتم و چهارم.

مرحله اول

بازمانده‌هاي ناچيزي از قديمي‌ترين مرحله اين معبد، كه در فصل قبل نيز ذكري از آن به ميان آمد، از طريق گمانه‌هاي عميقي شناخته شدند كه در اتاقهاي شماره‌هاي ۳، ٤، ٦ و ۷ زده شد. سطح تا حدي سراشيب صخره در اين حوزه را با يك بلوك‌بندي سنگي پر كرده (اتاق شماره ۸، لوح شصت و نهم) و اولين بناي معبد را روي آن بنا كرده‌اند. ولي از اين بنا چيزي باقي نمانده مگر رديف سنگهائي كه مي‌توانسته بيانگر اثر ديوارها باشد. بنابراين تعيين يك نقشه كلي از مجموعه اين مرحله يا حتي بخشي از آن ممكن نيست. به نظر مي‌رسد كه اين مرحله قرباني يك انهدام سخت بوده و لايه‌اي به ضخامت تقريباً يك متر از خاك نشانگر اين انهدام است. اين لايه خاك، سنگهاي ديوار(؟) و بلوك‌بندي را پوشانده است (لوح هفتاد و هفتم، شماره‌هاي ۱ و ۲).

نقشه معبد بزرگ عصر پارتي با اتاق قبل از محراب و اتاق محراب كه در طول يكديگر بوده‌اند، نقشه مشابه معبد هركول عصر هلني، و نيايشگاه غربي، دست كم امكان اين فرض را مي‌دهند كه معبد آتنا، يعني معبد مرحله اول معبد بزرگ عصر سلوكي، روي همان نقشه برپا شده بوده است. اين معبد مشابه با ساير نيايشگاههاي هلني ايران و افغانستان، مثل نيايشگاههاي شامي

و آيخانم بوده است.

مرحله دوم.

نقشه ۷، ديوارهاي رنگ خاكستري.

به ندرت ديده مي‌شود كه نيايشگاه ويران شده‌اي موجوديت خود را به همان صورت ويران شده حفظ كرده باشد. در ايران تعداد آتشكده‌هاي زردشتي كه موقع ورود اسلام به اين سرزمين تبديل به مسجد شده‌اند فراوان است. اين تغيير را در جزيره خارك[1] مشاهده كرديم.

شكافي كه به دنبال خراب كردن معبد مرحله اول وجود داشت با ساختن يك نيايشگاه جديد پايان مي‌پذيرد. اگر اتاق شماره ۷ را مستثني كنيم، ديوارهاي بناي اين مرحله دوم تقريباً در زير اين مرحله سومa قرار گرفته يا اين كه اندكي نسبت به آنها تغيير جا داده‌اند. با اين همه، به نظر مي‌رسد كه سطح اين معبد جديد مرحله دوم كوچكتر از سطح معبد مرحله سوم است. در واقع، ديوار شمال غربي مي‌تواند با اتاق‌هاي شماره ۷ و شماره ۳ (؟) مشترك باشد. به اين ترتيب، به نظر مي‌رسد انتهاي شمال شرقي رابطه‌اي با دو قطعه‌اي دارد كه از طريق گمانه‌هائي شناخته شده‌اند كه در فضاي شماره ٥ (راهروي شمال شرقي مرحله سوم) زده شده است.

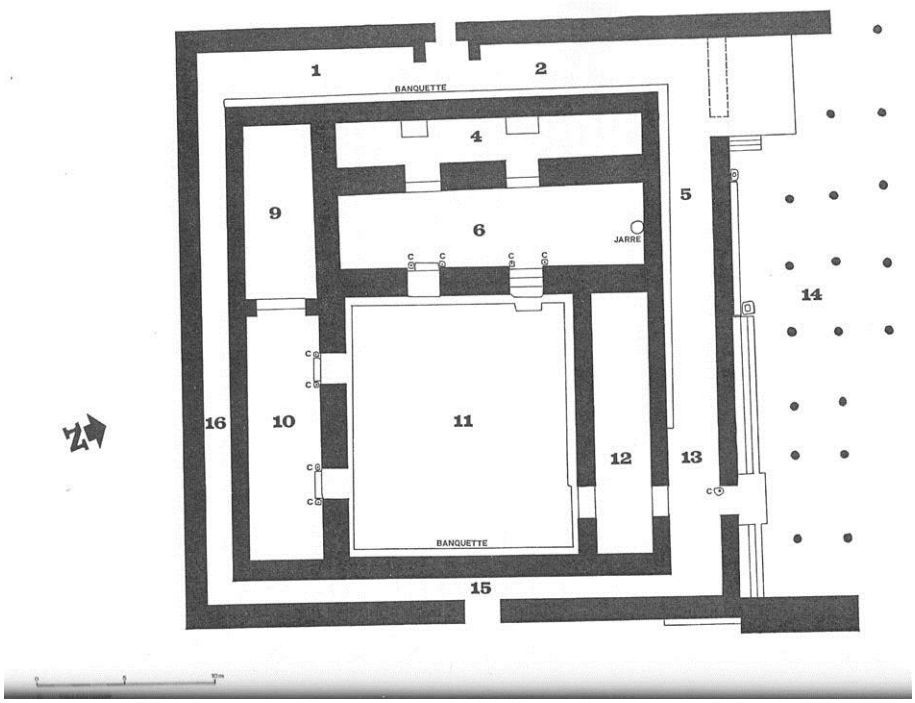

شكل ۳٦. مسجد سليمان. صفه شماره V (پنجم). معبد

[1]- R. Ghirshman, *Ile de Kharg*, Teheran, 1900, p. 6.

بزرگ. مرحله سوم a.

سعي به تعريف پلان روشني از اين مرحله دوم، در حوزه مطالعه و دقت نظر و صوري و علمي خواهد بود. به علاوه مي‌توان گفت تعدادي از ديوارها و زوايا در پرتو چند گمانه‌اي شناخته شده‌اند كه آنها را روي نقشه حفاري با علامت S نشان داده‌ايم (لوح شصت و نهم، شماره‌هاي ٢ و ٣). براي اين كه پلاني از آن نمايانده شود، مجازيم اين قسمتهاي مختلف را باهم مرتبط كنيم ولي ممكن است ساير تقسيمات بين ديوارهائي مشترك باشند كه قسمتي از آنها شناخته شده است.

همچنين مي‌توان فرض كرد فضاي شماره ٧، كه تا فضاي شماره ٥ امتداد دارد، يك فضاي محراب را تشكيل مي‌داده است، و فضاي شماره ٨ يك فضاي قبل از محراب را و هر دو به صورت عرضي. بالاخره متذكر شويم كه هنگامي كه اقدام به طرح بازسازي مرحله سوم b شد، ديوارهاي جنوب شرقي فضاي شماره ٦ به قدري عميق جاي گرفته كه ديوار جنوب شرقي فضاي شماره ٧ حوزه حفاري شده را كه توسط حرف S نشان داده شده، خراب كرده است.

مرحله سوم a.

نقشه‌هاي ٣، ٤، ٧؛ شكل ٣٦.

اين مرحله نشانگر كاملترين نقشه از تمام مراحل موجوديت معبد بزرگ است. اين امر عليرغم ضايعاتي است كه گورهاي گورستان جديد كه تمام آن را مي‌پوشانده به آن وارد كرده است (لوح‌هاي شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم).

زواياي سطح بنا در راستاي جهات اربعه است. طول راستاي زاويه جنوبي تا زاويه شرقي ٣١ متر و از زاويه جنوبي تا زاويه غربي â٣٣/٨ متر است. رواقي كه به دور نيايشگاه است و آن را با شماره‌هاي ١، ٢، ٥، ١٣، ١٥ و ١٦ نشان داده‌ايم، چهار راهرو را تشكيل مي‌دهد كه كاملا از ساخت و سازهاي مركزي مجزا هستند. عرض اين راهروها همگون نيست: راهروي شمال غربي (شماره‌هاي ١، ٢)، عريض‌تر است و اندازه آن â٣/٥ متر. راهروي شمال‌شرقي (شماره‌هاي ٥ و ١٣) تا â٤/٢ متر تنگتر مي‌شود. سكوئي در طول ديوارهاي دروني اين دو راهرو وجود داشته است. عرض راهروي جنوب غربي (شماره ١٦) فقط ١/٤٥ متر و راهروي جنوب شرقي (شماره ١٥) ١/٢٥ متر بوده است. اين دو راهرو كه تنگتر بوده‌اند، سكو نداشته‌اند. به نظر مي‌رسد كه تفاوتي اين چنين واضح دو گروه راهرو ناشي از اهميت استفاده متواتر از آنها بوده است: دو راهروي عريض‌تر مهمترين بخشهاي نيايشگاه را احاطه مي‌كرده‌اند. اين بخشها از يك سو نما يا ورودي اصلي بوده و از سوي ديگر مقدس‌ترين قسمت بنا يعني فضاي قبل از محراب و فضاي محراب (شماره‌هاي ٦ و ٤) بوده است. چند قطعه

سنگ مربوط به سنگفرش که با هم فاصله داشتند نشان مي‌دادند که کفهاي اين دو راهرو سنگفرش بوده است. همين ويژگي تأکيدي است بر اهميت اين دو راهرو نسبت به دو راهروي ديگر.

از طرف بيرون چهار دسترسي به اين راهروها باز مي‌شد. درِ ورودي اصلي معبد در نزديکي زاويه شرقي کار گذاشته شده بود. قبل از آن سه پله سنگي به طول ۳/۵ متر و به ارتفاع ۲۲ سانتيمتر و به پهناي ۲۵ سانتيمتر وجود داشت که به طرف سنگفرش خارجي رواق بيرون زده بودند. آستانه آن را تخته سنگي به طول â۷/۲ متر و به پهناي â٦ سانتيمتر تشکيل مي‌داد که يك کاسه پاشنه در به آن الحاق شده بود. نزديك زاويه شمالي بنا، که گورهاي جديد ويراني زيادي به آن وارد کرده بود، درِ ديگري باز مي‌شد. دو درِ ديگر، يکي در وسط راهروي جنوب شرقي (شماره ۱۵) و ديگري تقريبآ در محور، در وسط راهروي شمال غربي (شماره‌هاي ۱ و۲) جاسازي شده بود. اين درِ آخر از دو طرف به دو ستون چهارگوشه تکيه داشت. عرض اين گذرگاهها ۲ متر و â۳/۱ متر بود.

از در اصلي، و پس از گذشتن از راهروي شماره ۱۳، وارد دهليز شماره ۱۲ مي‌شده‌اند. طول اين دهليز â۲/â۱ متر و عرض آن â۱/۳ متر بود. از طريق دري که در محور دو در قبلي بود پا به عرصه يك حياط وسيع مي‌گذاشته‌اند (لوح شصت و چهارم، شماره‌هاي ۱ و ۲).

طول اين حياط ۱٤/۳۵ متر و عرض آن â۸/۱۲ متر بود. گورهاي جديد کاملا به هم فشرده اين محل سنگفرش اين حياط را از بين برده بود. با پيدا شدن تعدادي قطعه سنگ جا به جا شده توانستيم بپذيريم که کف اين حياط سنگفرش بوده است. بر عکس، تقريبآ تمام سکوهاي نيمکتماننديِ که در اينجا به چهار ديوار چسبيده‌اند، سالم مانده بودند. دو در به عرض â۸/۱ متر با آستانه‌هائي با سنگهاي بزرگ اين حياط را با فضاي شماره ٦ يعني اتاق قبل از محراب مربوط مي‌کردند. ارتفاع آستانه‌ها در سه مرحله پي در پي بلندتر شده بود (لوح شصت و ششم، شماره‌هاي ۳ و ٤). اين آستانه‌ها در ديوار شمال غربي اين حياط کار گذاشته شده بودند. اين دو در، در درون اين اتاق چهار عدد کاسه بزرگ پاشنه در بوده است.

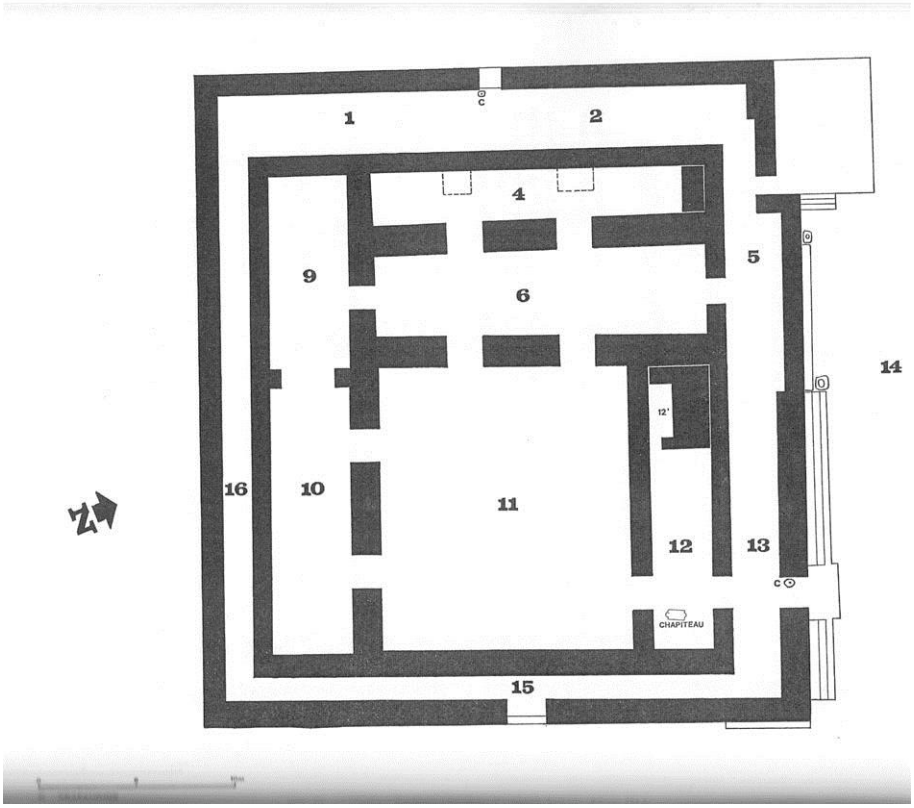

شكل ٣٧. مسجد سليمان. صفه شماره V (پنجم). معبد بزرگ. مرحله سومb.

فضاي قبل از اتاق محراب به طول ١٦/٩٢ متر و به عرض ٤/٢٨ متر، كلا سنگفرش بوده است (لوح شصت و پنجم، شماره ١). خمره بزرگي كه مختص آب بوده است، در زير سنگفرش و چسبيده به ديوار شمال شرقي آن پيدا شد (لوح شصت و پنجم، شماره‌هاي ٢ و ٤). به همين دليل اين خمره احتمالا متعلق به معبد مرحله دوم بوده است. آب اين خمره از طريق راه‌آب ساخته شده از تنبوشه‌هاي سفالين تأمين مي‌شده است. اين راه آب از ديوار خارجي معبد شروع مي‌شد و از راهروي شمال شرقي (شماره ٥) مي‌گذشت تا به بالاي اين ظرف برسد (لوح شصت و پنجم، شماره ٣). اين خمره مملو از خاك بود ولي در ته آن يك پلاك مفرغي با تصوير آتنا با كلاه‌خودي به سر (لوح نود و هفتم، شماره ٤٣؛ لوح ٦٦، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٥١) و يك ظرف آب دو دسته از سفال لعابدار (لوح صد و بيست و دوم، شماره ٤٧؛ لوح ٦٦، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٥â) وجود داشت. در نزديكي خمره گرزي از سنگ مرمر افتاده بود (لوح صد و هفدهم، شماره ٧٤b؛ لوح ٦٦، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٥٢). بدون ترديد اينها اشيائي بودند كه به قديمترين معبد، يعني معبد آتنا، تعلق داشته‌اند.

اينها در جريان بازسازيهاي بعدي پيدا شده و آنها را يا در خمره انداخته و يا اين كه در كنار آن رها كرده‌اند.

دو در ديگر با همان ابعاد در محور درهاي اول در ديوار شمال غربي فضاي قبل از محراب و در ارتباط با محراب باز مي‌شد (لوح شصت و ششم، شماره‌هاي ۱، ۲، ۵). ابعاد محراب كه تمام كف آن سنگفرش شده بود

۴/۱۵ â متر در ۲/۵۸ متر بود. دو سكوي هدايا يا سكوي نيايش، يا دو سكوي محراب، با ابعاد متفاوت: يكي ۲ متر در ۱/۰ â متر و ديگري ۴۰/۱ â متر در ۰ â۹ سانتيمتر، چسبيده به ديوار خارجي شمال‌غربي برپا شده بود. اين دو سكو دربالاي خود فقط در حدود ۱۲ سانتيمتر از محكمترين سنگهاي قاببندي خود را حفظ كرده بودند (لوح شصت و هفتم، شماره‌هاي ۱ تا ۴). اين دو اثر بازمانده و حفظ شده در محراب نيايشگاه كه در زمان پارتها بازسازي شده است نشان مي‌دهند كه اين قديمترين نيايشگاه وقف يك زوج ايزد بوده است.

در ديوار جنوب غربي حياط نيز دو در باز شده بود. آستانه آنها به عرض ۷/۱ â متر، در سه نوبت به دنبال دوباره سازيهاي ناشي از بالاآمدن كفها بالا آمده بود (لوح شصت و چهارم، شماره‌هاي ۳ و ۴). هريك از اين درها اتاق شماره ۱ â را با حياط مربوط مي‌كرد و مجهز به دو عدد كاسه پاشنه در از جنس سنگ بود. اتاق ۱۳/۶۸ متر طول و ۴/۵ â متر پهنا داشت و در سرتاسر طرف جنوب غربي حياط امتداد مي‌يافت و از طريق دري به عرض ۲/۲ â متر (لوح شصت و هشتم، شماره ۴) با اتاق شماره ۹ ارتباط پيدا مي‌كرد. اين اتاق در اضلاع باريك فضاي قبل از محراب و خود محراب قرار مي‌گرفت (شكل ۳۶). كاربري اين دو فضا براي ما شناخته شده نيست و به نظر ما احتمال بسيار كمي وجود دارد كه نيايشگاه ديگري را، با يك فضاي قبل از محراب و يك فضاي مربوط به محراب براي ايزد سومي در نظر گرفته شده و به آن اضافه كرده باشند. نظريه مربوط به يك اتاق اداي نذورات به نظر ممكن‌تر مي‌رسد.

در زاويه شمالي نيايشگاه، پوديوم چهارگوشه‌اي به ابعاد ۴/۹ â متر در ۳/۷۵ متر و به ارتفاع ۷ â سانتيمتر از قطعات سنگ برپا شده و پلكان كوچكي به عرض ۱/۶۵ متر و با پله‌هايي به بلندي ۲۳ سانتيمتر به آن مي‌رسيد. در نزديكي پوديوم دري وجود داشت كه به راهروي شماره ۵ باز مي‌شد. در ديوار خارجي آن، نزديك به زاويه شمالي، ناوداني كارگذاشته شده بود (نقشه هفتم).

مرحله سوم b.

شكل ۳۷.

از نقطه نظر معماري، نكات زير اين مرحله را از مرحله قبلي متمايز مي‌كرد:

۱ - سكوهاي كنار ديوار حياط شماره ۱۱ و راهروهاي شماره‌هاي ۱، ۲، ٥ و ۱۳ از بين رفته‌اند. اين امر بدون ترديد به دليل بالا آمدن كفها يا ناشي از رفت و آمد فشرده جمعيتي بوده كه براي زيارت نيايشگاه مي‌آمدند، يا به علت ويراني رواقهاي آن و كنار گذاشتن موقتي اين نيايشگاه بوده است.

۲ - دري كه در نزديك پوديوم به راهروي شماره ٥ باز مي‌شد، اندكي تغيير شكل يافته است.

۳ - دري كه در ديوار خارجي شمال غربي بود ديگر در دو طرف خود دو ستون چهارگوشه نداشت.

٤ - در انتهاي دهليز شماره ۱۲ سكوئي به طول ۲/٤â متر و عرض ۲ به وجود مي‌آيد كه هنوز هم حدود ۳â سانتيمتر از ارتفاع آن باقي مانده است.

٥ - ضخامت ديوار شمال شرقي اتاق محراب دو برابر شده، بدون اين كه معلوم باشد آيا اين سكو قبلا وجود داشته يا حاصل سامان‌دهي ديگري بوده است.

٦ - در ديوارهاي دو طرف باريك اتاق فضاي قبل از اتاق محراب درهائي را باز كرده‌اند. دري كه در ديوار شمال‌غربي باز شده با اتاق شماره ٥ ارتباط برقرار مي‌كند. دري كه بر ديوار جنوب غربي باز شده با اتاق شماره ۹ مربوط مي‌گردد. اين گذرگاه اين اجازه را مي‌دهد كه اين فضاي شماره ۹ را يك فضاي مربوط به اداي نذورات بدانيم.

۷ - وضعيت اثر در هنگام كشف آن اجازه پذيرش فرضيه‌اي را مي‌دهد كه بر اساس آن، چنين به نظر مي‌رسد كه در حوالي پايه آخر موجوديت نيايشگاه، ديوارهائي كه حياط را از فضاي شماره ۱â جدا مي‌كرده و ديواري كه فضاي شماره ۱â را از فضاي شماره ۹ منفك مي‌نموده تا سطح حياط تراشيده شده‌اند. به اين ترتيب فضائي كه از فضاهاي شماره‌هاي ۱۱، ۱â و ۹ تشكيل شده حياط وسيعي به شكل L را تشكيل مي‌داده است (؟).

۸ - بالاخره، در فضاي قبل از محراب و فضاي خود محراب كفسازي جديدي ساخته مي‌شود. اين كفسازي روي يك بستر خاك به ضخامت حدود ۱٥ سانتيمتر كه كفسازي اوليه را مي‌پوشانده، قرار مي‌گيرد (لوح شصت و هفتم، شماره‌هاي ۱ و ۲). قسمتي از كفسازي فضاي شماره ۱â كه در مقابل دو در ورودي قرار دارد، يعني قسمتي كه معمولا بايد بيشتر متحمل پاخوردگي باشد، با لايه‌اي از گچ پوشانده شده بود. ماده‌اي كه در زمان ساسانيان مورد توجه خاص بوده است (نقشه هفتم).

رواقها، ستونها و پايه‌ها.

نقشه ۷.

رواق شماره ۱٤ و ساماندهي وجه خارجي (نما) ديوار شمال شرقي معبد بزرگ متعلق به مرحله سوم است. تقريباً تمام طول اين ديوار به سكوهائي تكيه داده است. سكوئي سه پله‌اي در اصلي ورودي به نيايشگاه را احاطه مي‌كند. اين سكو به طول ۹ متر در جهت زوايه شمالي امتداد مي‌يابد. به دنبال آن بريدگي‌اي وجود دارد كه در آن آخوري از سنگ به شكل مربع، به ابعاد ۷۵ سانتميتر وجود داشت. درون آن به ابعاد ۵۵ سانتيمتر در ٤۲ سانتيمتر و به عمق ۱۲ سانتيمتر خالي شده بود. از همين جا و در همان جهت سكوئي تا طاقچه‌اي ادامه مي‌يافت. اين طاقچه داراي ۱٦ سانتيمتر برآمدگي و â٦ سانتيمتر عرض و ۵۷ سانتيمتر عمق بود. پلكان كوچكي به آن تكيه مي‌كرد كه به روي پوديوم مي‌رسيد (لوح شصت و سوم، شماره‌هاي ۳ و ٤).

سكوها در اطراف حياط بزرگ معبد مي‌چرخيدند و در بعضي از راهروها نيز وجود داشتند. اين سكوها نشان‌دهنده سنتي است كه وجود آن در معابد دوره پارتي نيز، در دورا-اروپوس تأييد شده است. چنين تصور مي‌شود كه سكوهاي دورا-اروپوس مختص محترمترين يا غني‌ترين شهروندان بوده است. در پاره‌اي از معابد، در پرتو كتيبه‌ها، سكوهائي را شناسائي كرده‌اند كه مختص بانوان طبقات بالاي جامعه بوده است[۲]. در معابد هترا نيز سكوهاي مشابهي وجود داشته

است كه بعضي از آنها داراي كتيبه و طرح نيز بوده‌اند[۳]. همين امر بر روي سكوهاي معبد هركول كه قبلا به آن اشاره شد، ديده شده است.

در مقابل ديوار خارجي شمال شرقي معبد و در بين دو ستون چهارگوشه، يعني بين ستون چهارگوشه شمالي (â۱/۲ متر در â۳/۱ متر) و ستون چهارگوشه شرقي (â۲/٦ متر در ۱ متر)، رواقي به طول ۳٤/۵۲ متر امتداد مي‌يافت. اين رواق پس از طي â٤/۱۷ متر، تنگ مي‌شد و اين تنگي به طول â٦/۵ متر ادامه داشت. سپس بازهم تنگتر مي‌گرديد و طول اين تنگي سوم â۳/۱ متر بود. كف آن تماماً كفسازي شده بود. سقف آن را سه رديف ستون نگه مي‌داشت. رديف خارجي آن از هشت ستون تشكيل مي‌شد، رديف مياني از هفت ستون و نزديكترين رديف به بنا و چسبيده به پوديوم داراي شش ستون بود (لوح شصت و سوم، شماره‌هاي ۱ تا ٤).

۲- M. Rostovtzeff, *Dura-Europos and its art*. Oxford, 1938, p. 41 ss.

۳- H. Lenzen, *Archeol. Anzeiger*, 1955, p. 363 ss.

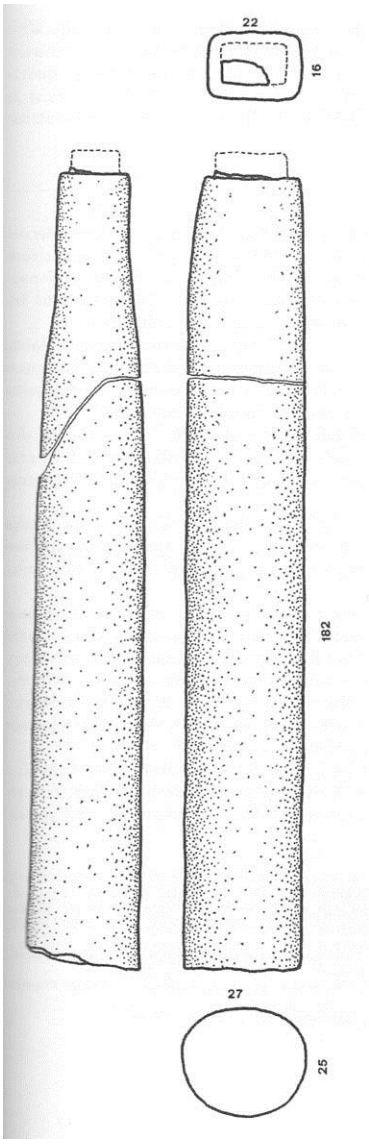

شكل ۳۸- مسجد سليمان. صفه شماره V.
معبد بزرگ. رواق. ستونهاي شكسته.

از اين بيست و يك ستون، فقط يكي از آنها، آنهم بطور ناقص، به ارتفاع ۱/۸۲ سانتيمتر و به قطر ۲۷ و ۲۵ سانتيمتر در مقابل يكي از «نمازخانه هاي» نزديك به معبد هركول از زير خاك بيرون آمد (شكل ۳۹). تكه هاي متعددي از ستونهاي ديگر فقط امكان روشن شدن مقطع و قطرشان را مي‌داد (شكل ۳۹). تنه يكي از آنها، منقش به نقش برجسته اي بود كه شايد نشان دهنده نقش شاهي بود كه اين نيايشگاه به دستور وي ساخته شده است. اين قطعه را غلطانده و به پايه صفه
پرت كرده بودند. آن را در همين‌جا نزديك به قابيندي شرقي پيدا كرديم (لوح هشتاد و سوم، شماره ۱؛ لوح ۷۵ طرحهاي مسجد

سلیمان، شماره ٦٩٤).

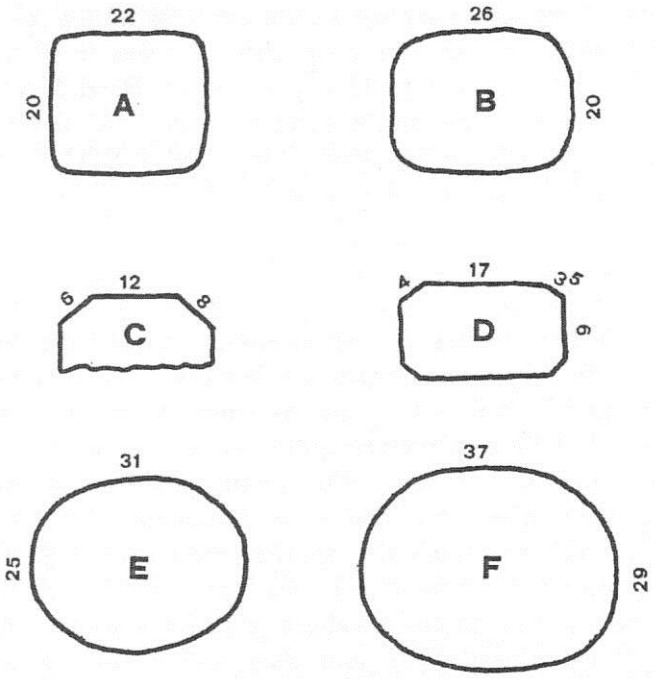

شکل ٣٩ - مسجد سلیمان. صفه شماره V.
معبد بزرگ. رواق. مقاطعي از تکه‌هاي ستون‌ها.

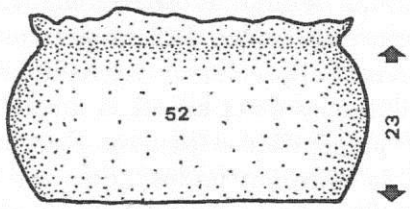

شکل â٤ - مسجد سلیمان. صفه شماره V.
معبد بزرگ. رواق. پایه ستون.

ستونها را روي پایه‌هائي به قطر ٥٣ سانتیمتر یا ٥٢ سانتیمتر یا ٤٣ سانتیمتر گذاشته بوده‌اند. این پایه‌ها شالي بسیار درشتي داشتند که فرو رفتگي مدوري این فتیله را از فتیله دیگري که بسیار نازك بود جدا مي‌کرد (لوح شصت و سوم، شماره؛ لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سلیمان، شماره ٢٤a و ٢٤b و شکل ٤(â[٤]. این پایه‌ها را روي زیرستونهاي مربعي شکلي به ابعاد

---

[٤]-مطالعه این پایه‌هاي نوع شرقي را پوگاچنکوف در نوشته‌هاي زیر انجام داده است:
G. A. Pougatchenkova. *Vestnik Drevenei Istorii*, 1953/3, p. 159.
G. A. Pougatchenkova. *Puyi razvitiya arkhitektury Iujnogo Turkmenistanan*, Moscou, 1958, p. 62 et 71.
G. A. Pougatchenkova. *Khaltchayan*, Tachkent, 1966, p. 132, fig. 79 et p. 245 et 259.
نوشته زیر به این تحقیقات ارجاع داده است

â۵۰ سانتمتر تا ۵۲ سانتمتر گذاشته بوده اند. هنوز هم بعضي از آنها در محل اصلي خود قرار دارند و مشابه با زيرستونهاي بردِنشانده هستند (لوح بيستم، شماره ۵). در اتاق شماره ۳، نزديك به معبد غربي، پايه‌ستوني منقش به چهار عدد برگ نخل و دايره‌هاي كوچك و داراي يك برجستگي بالائي به شكل شش ضلعي پيدا شد (لوح شصت و سوم، شماره ٤؛ لوح ۲۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۵). چون از اين ته‌ستون در يك ساخت و ساز بعدي مجدداً استفاده كرده بودند، لذا جاي اوليه آن براي ما ناشناخته ماند.

سرستونها

تنوع مفاهيم سرستونهاي رواق، تنوع شكل‌ها و نقوش تصويري آنها، دليل ديگري براي انتساب اين قسمت خارجي معبد بزرگ به عصري مي‌شود كه اين معبد در آن عصر تبديل به يك معبد براي الهه‌هاي مذهب ايراني مي‌شود. پذيرفتن اين امر دشوار است كه يك هنرمند غربي توانسته باشد چنين تفاوتي را در ابعاد ستونهاي يك رواق و چنين تنوعي را در سرستونها وارد كند.

اولين سرستون از اين سرستونها در ورودي معبد بزرگ كشف شد. بدون ترديد سازندگان گورهاي جديد آن را به اينجا نقل مكان داده اند (شكل ۳۷). تركيب اين سرستون از دو نيم‌تنه دو حيوان خوابيده و پشت به پشت تشكيل شده است (لوح نود و سوم، شماره‌هاي ۳-۱؛ لوح ٤۱، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۸). قسمت بالاي شكم دو حيوان از بين رفته است. پاهاي اين حيوانات از زانو خم شده و در زير بدن حيوان قرار گرفته‌اند. اين پاها سم دارند و به مچ آنها دستبندها دگانه‌اي بسته شده است. نكته تأملي در اين سر ستون وجود دارد زيرا كه در آن نسلي از قديمي‌ترين سر ستونهائي را بازمي‌شناسيم كه در بين سرستونهاي هخامنشي[۵] است. با اين همه، در اين ميراث فقط موضوع آن ايراني است زيرا ابولهول‌ها به تصويرگري هنر پارس تعلق ندارند و ره‌آورد تصويرگري غربي هستند.

دو فرضيه براي تشريح خاستگاه سرستونهاي پارسي با نيم‌تنه‌هاي حيوانات وجود دارد. يكي فرضيه هرتسفلد[۶] كه آنها

P. Bernard, *Comptes Rendus de l'A.I.-L.*, 1967, p. 316.

همچنين نگاه كنيد به:

B. A. Turganov, *Iskusstvo zodcikh Uzbekistana*, Tachkent, 1969, p. 207 et 210, n. 13.

۵- بازمانده‌اي «هخامنشي» را اخيراً در معماري هلني آي خانم، در سرستون (يا پايه ستون) بازشناخته اند كه به شكل زنگوله است و به يك تابلت مربعي چسبيده است. P. Bernard, *op. cit.*, p. 316.

۶- E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, New York, 1941, p. 208.

كه آن را:

E.von Mercklin, *Antike figuralkapitelle*, Berlin, 1962, p. 3.

رد كرده است.

را منشعب از سرستونهائي با سر حيواني گورهاي صخره‌اي پافلاگوني[۷] مي‌داند. ديگري فرضيه فرانكفورت[۸] كه آن را به صورت «يك طرح اصلي و مطمئن و ادراك شده» مي‌بينند. ما بر اساس فرضيه دوم حركت مي‌كنيم.

به نظر مي‌رسد كه هنر ايراني در صدد يافتن راه ويژه‌اي در كمپوزيسيوني است كه در آن دو حيوان ديده مي‌شوند. هنرمندان ايراني گرايش به جايگزين كردن دو حيوان پشت به پشت به جاي دو حيوان رود در رو داشته است. يعني اين دو حيوان در وضعيتي قرار گيرند كه برخلاف وضعيت سنتي تصويرگري اين دو حيوان در هنر سنتي ايران بوده است. يعني همان حالت سنتي كه اين دو حيوان در مقابل هم قرار مي‌گيرند. هنر شرق قديم نقشمايه دو حيوان رو در رو را از هزاره چهارم قبل از ميلاد مطلوب مي‌دانسته است. گرايش به پشت به پشت كردن دو حيوان از همان دوره ماد مورد توجه قرارگرفته و در آن قواعدي ظاهر مي‌گردد كه حيوانات يا پرندگاني را نشان مي‌دهند كه سرهاي خود را به طرف پشت برگردانده‌اند[۹]. روي پلاك طلائي يك كمربند، مربوط به زيويه، دو شير رو در رو را مي‌بينم كه هر يك به ستوني يا يك سرستون به شكل آكلاد و زينت مارپيچي تكيه داده‌اند[۱۰]. موضوع دو سر مخالف هم را مفرغگران لرستان برگرفته‌اند[۱۱]، كه در راستاي تحول موضوع، از همانجا است كه اصل اجراي آينده سرستون پاسارگاد و تخت جمشيد را به وجود آوردند. بر اين اساس است كه ما فكر مي‌كنيم مي‌توانيم علت دسته افقي يك آئينه مفرغي از لرستان را تفسير و تحليل كنيم. در اين دسته دو مجسمه نيم‌تنه دو شير را مي‌بينيم كه به يكديگر متصل هستند و صاحب آئينه آن را به دست مي‌گرفته است[۱۲]. در بين ساخته‌هاي مفرغگران لُر اين نمونه تنها نمونه نيست، زيرا نمونه‌هايي از دسته‌هاي مشابه ديگر، با نيم‌تنه‌هاي اسب در موزه لوور و در مجموعه‌هاي شخصي شناخته شده‌اند[۱۳]. اينها بدون ترديد مربوط به آئينه‌هائي مي‌شوند كه صفحات اكسيد شده آنها از بين رفته است. اگر اين قاعده نيم‌تنه حيوانات پشت به پشت تا سرستون ستونهاي كاخهاي شاهي نيز رسوخ پيدا مي‌كند، نقش و ارزش حيوان (اگر اين نقش و ارزش در پاسارگاد و تخت جمشيد متفاوت است) الزاماً هنرمند را وادار نمي‌كند كه در آن موجوداتي سرشار از خطوط ديده شود. يعني خطوطي كه بين كرات نجومي و آسمانها

---

۷ - Paphlagonie - ناحيه قديمي شمال ساحلي آسياي صغير. (م.)

۸-H. Frankfort, *The art and architecture of the Ancient Orient*, Harmondsworth, 1954, p. 324 ss.

۹- R. Ghirshman, *Pers, Proto-iraniens...*, fig. 125 et 147.

۱۰- *Ibidem*, fig. 146.

۱۱- *Ibidem*, fig. 126.

۱۲- *Ibidem*, fig. 100.

۱۳- M. Rostovtzeff, "Dieux et chevaux".*Syria*, vol. XII (1931), fig. 5 et 6.

برقرار مي‌شده و ارتباطي با شاهاني داشته كه آنها را در اقامتگاه خود وارد كرده‌اند[14] . در نظر ما ارزش نمادين حيوانات سرستونهاي هخامنشي به صورت نامعلوم و مبهم باقي مي‌ماند[15] . كشف سرستوني با نيم‌تنه‌هاي حيواني به شكل ابوالهول، نشانگر واقعيت حفظ سنت در معماري ايراني و وابستگي آن به قواعدي كه در زمان هخامنشيان برقرار شده‌اند. همين امر امكان درك بهتر ظهور نيم‌تنه‌هاي گاونر به صورت قطعات سنگين را مي‌دهد كه براي نگهداشتن سقف آتشكده بيشاپور بوده است[16] . اين بازگشت ساسانيان به سرستونهاي قديمي، در تكرار مجدد ميراث هخامنشي بعد از يك دوره انحلال و استمرار ظاهر نمي‌شود. پارتها روند تحول را عهده‌دار مي‌شوند.

وجود سه مرحله در موجوديت سرستونهائي به شكل نيم‌تنه حيوان، يعني هخامنشي، پارتي و ساساني مؤيد يك پايداري و ثبات اين عنصر معماري ملي و وابستگي آن به روشي‌كردن تصويري آن است كه تبديل به يك سنت مي‌شود. اين امر را در سرنوشت سرستون يوناني نمي‌بينيم.

قديمي‌ترين سرستون تصويري شناخته شده، سرستون هخامنشي‌ها است كه در غرب نيز از آنها اقتباس شده است. دليل آن آثار قبرس و دلوس است[17] . تعدادي سرستون تصويري كمياب كه در آخر قرن ششم قبل از ميلاد در يونان (تژه، دلفس) به وجود آمده داراي موجوديتي گذرا و ناپايدار بوده‌اند به نحوي كه در طول تقريباً دو قرن در اين سرزمين از بين رفته است[18] . در شرق هلني، مي‌بينيم كه ظهور مجدد سرستون تصويري را فقط از حدود ۳۲ â قبل از ميلاد در معبد آپولون مي‌بينيم. دو موضوع اصلي يك خانواده جديد سرستون اين عصر را تشكيل مي‌دهند :

الف) تصوير زنانه‌اي كه از ميان برگهاي كنگر خارج شده است. فكر مي‌كنيم بتوان در آن تصوير الهه برزگ مادر را بازشناخت[19] .

ب) دو پرنده بزرگ بالدار (گريفون) روبروي هم.

الهه مادر نيم‌تنه زنانه بدون آستيني پوشيده كه روي شانه با قزنقفلي بسته مي‌شود، منتها گاهي به صورت عريان نيز ديده مي‌شود[20] . اين تصوير الهه‌اي كه‌از يك دسته برگ كنگر بيرون‌آمده است به سوريه مي‌رسد، بخصوص به معماري مذهبي

---

[14]- H. P. L'Orange, *Studies on the iconography of cosmic kingship on the ancient world*, Oslo, 1963, p. 51-63.

[15]-همچنين نگاه كنيد به :

C. La Branche, "The greek figural capital", *Berytus*, vol XVI (1966), p. 77.

[16]- R. Ghirshman, *Iran, Parthes et Sassanides*, fig. 189-190.

[17]- R. Ghirshman, *Pers...*, fig. 454, 449-451.

[18]- C. La Branche, *op. cit.*, p. 79 ss.

[19]- *Ibidem*, p. 85.

[20]- E. von Mercklin, *op. cit.*, fig. 185.

نباتن‌هاي[۲۱] قرن اول قبل از ميلاد[۲۲] راه پيدا مي‌كند. آيا اين تصويرهاي زنانه عريان موجب فكرمايه خلق ابوالهول‌ها روي يك سرستون بوده‌اند؟ به اعتقاد ما با سرستون دوم مسجد سليمان در مسير مطمئن‌تري قرار مي‌گريم. سرستون ضايع شده‌اي كه در معبد هركول، كه در آن ستوني وجود نداشته، به دست آمده فقط مي‌تواند متعلق به رواق معبد بزرگ باشد، يعني به تنها نيايشگاه اين صفه كه با يك فضاي ستوندار برپا بوده است (لوح نودم، شماره ۲؛ لوح ۳۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ۳۳a، ۳۳b، ۳۳c، ۳۳d). نقش اين سرستون كه به صورت برجسته است و سه بار تكرار شده، نيم تنه زنانه‌اي را نشان مي‌دهد با موهايي كه يك نوار بسته شده است. رشته‌هاي اين نوار در دو طرف گردن او كه مزين به يك گردن بند فاخراست، در حال اهتزاز مي‌باشد. او ظرفي را بر روي بازوهاي خود كه روي بدنش جمع شده‌اند. اين ظرف مي‌تواند يك ريتون(؟) باشد. سه نيم تنه كه ظاهرآ مشابه هم بوده‌اند، توسط سه ستون كوچكي از هم جدا شده‌اند كه هريك از اينها روي پايه‌اي قرار دارند. روي اين ستونها موضوعي طراحي شده بوده كه امروزه از بين رفته است. وجه چهارم سرستون صاف و صيقلي بود. پس اين اثر فقط از سه طرف ديده مي‌شده است. سرستون بردِنشانده نيز به همين وضع بود (لوح سي و پنجم، شماره‌هاي ۲ و۳؛ لوح ۱۸، طرحهاي بردِنشانده، شماره ۱۷۲). قسمت تحتاني سرستون مسجد سليمان داراي يك لبه است. در كف انتهائي آن زبانه‌اي چهارگوشه و در قسمت فوقاني آن نيز حفره‌اي براي ثابت كردن وجود دارد.

خاستگاه اين عنصر تزئيني معماري پارتي نمي‌تواند بدون يادآوري سرستونهاي يوناني-رومي هم‌عصر شرق، منجمله مصر[۲۳]، توضيح داده شود. سرستون مصر داراي تصوير ربالنوع زنانه‌اي به صورت برجسته است كه قبلا ذكري از آن به ميان آمد. ضمنآ سرستون مسجدسليمان مربوط به يك نيايشگاه است. اين سرستون همچنين داراي تصويري است كه مي‌تواند تصوير ربالنوعي باشد كه معبد وقف آن بوده است. اگر اين فرضيه درست باشد، نيم‌تنه‌هاي پيكرتراشي شده‌اي كه روي اين سرستون ديده مي‌شود نشان دهنده الهه آناهيتا بوده است. به نظر مي‌رسد كه سرستون بردِنشانده اين تفسير را تأييد مي‌كند. ما پيشنهاد كرديم كه روي آن تصاوير زوج آناهيتا و ميترا را به ببينيم.

ارائه تصوير آناهيتا روي سرستونهائي كه احتمالا مربوط به نيايشگاهها هستند، بايد در معماري اشكاني نيز بطور

---

۲۱. Nabateens. -مردمان قديم عربستان شمال غربي .كوچ نشينانيكه اندك اندك يكجانشين شدند . از آنها از همان قرن هفتم قبل ازميلاد ذكري به ميان آمده است كه رفت و آمد كاروانها را بين عربستان و حوزه مديترانه را تحت‌كنترل داشته اند .م.

۲۲- *Ibidem*, p. 23 ss; n. 75b, fig. 100.

۲۳- *ibidem, passim*

گسترده‌اي به كار رفته باشد. فون مِركلين تعدادي از آنها را كه مربوط به آشور، اوروك-وركا و سلوكيه دجله است، گردآوري كرده است[۲۴] . بايد سرستون مشابهي را به اينها اضافه كرد كه در مرو پيدا شده است. اين سرستون نيز از گچ است. بايد دو سرستون ديگر به اينها افزود كه از گل پخته در آنگاقلعه ، از شوراسمي[۲۵] ، با سنگ در سرخ‌كتل[۲۶] ساخته شده‌اند.

اين «دانه‌هاي رشته تسبيح» تصاوير الهه بزرگ، كه روي گستره‌اي از زمين‌هاي پارت از بين‌النهرين تا مارگيان (مرو)، باكتريان و شوراسمي، با گذشتن از فلات ايران گسترده است، از شور و حرات مؤمناني پرده برمي‌دارد كه برانگيزاننده آن آئين اين الهه آبها بوده است، يعني همان آبي كه در ايران اين چنين نادر و اين چنين گرانبها و براي باروري و زايندگي و براي زندگي انسانها اين چنين مهم است. در سرستون مسجدسليمان كه داراي تصاويري از نيم‌تنه‌هاي اين الهه است نمي‌توان آن را به مثابه طلايه‌اي براي سرستونهاي ساساني ندانست و آن را ناديده گرفت. سرستونهاي طاق‌بستان، سرستونهاي بيستون يا اصفهان از اين جمله‌اند. اينها نيز تصوير اين الهه را بر خود دارند ولي اين بار اين الهه در يك صحنه تاج‌بخشي شركت كرده و حلقه نوارداري را به سوي شاهنشاهي دراز كرده كه در روبروي او است[۲۷] . تمام سرستونهاي پارتي شناخته شده، كه الهه آناهيتا را نشان مي‌دهند، به شكل ضعيفي با گچ قالبگيري شده‌اند. سرستونهاي بردِنشانده و مسجدسليمان نشان مي‌دهند كه در زمان پارتها، كه بعدآ نيز در زمان ساسانيان چنين بوده، هنرمند براي به تصوير كشيدن اين الهه به سنگ نيز هجوم برده است.

سرستون سوم مسجد سليمان نيز، كه بايد مربوط به همان رواق معبد بزرگ باشد، به دورتر از محل اصلي خود انتقال داده شده بود. اين سرستون در نزديكي بنائي كشف شد كه به منظور نشان دادن محل دقيق آن، آن را نيايشگاه غربي ناميده‌ايم. اين بنا بايد روي ويرانه‌هاي معبد هركول ساخته شده باشد كه آنهم مربوط به دوره ساساني است. اين سرستون از دو قطعه سنگ تراشيده شده‌است. آنها را كنار هم گذاشته و به هم مهر

---

[۲۴]- *Op. cit.*, p. 30 ss; n. 91, 92, 94 .

طرح شماره ۳۹ حذف شده، تلاشي كه براي بازسازي آن به عمل آمده، غلط است.

[۲۵]- L. I. Rempel, *Arkhitekturniy ornament Uzbekistana*, Tachkent, 1961, p. 59, fig. 15, 1-12.

نويسنده متوجه مي‌شود كه تركيب «كُرُنتي» اين سرستون‌ها نزديك به نقش‌برجسته‌هاي سرستونها و گيلوئي‌هاي اِرتم Airtam است رويه ساحل راست آمودريا يا جيحون .(*ibid.*, p. ٦١, fig. ١٦) همچنين نگاه كنيد به:

K. V. Trever, *Greko-baktriyskoie iskusstvo*, Moscou-Leningrad, 1940, pl. 45-49.

[۲۶]- D. Schlumberger, "Descendants non-mediterranٍen de l'art grec". *Syria*, vol. XXXVII (١٩٦٠), pl. VI, ٥-6-7.

[۲۷]- E. von Mercklin, *op. cit.*, fig. 153-156.

كرده‌اند. هر يك از چهار وجه اين سرستون داراي نقش مشابه و به صورت برجسته بسيار تخت است. اين نقش مركب از يك برگ كنگر نُه لبه با لبه‌هاي گرد شده است. ضايعات زيادي بر نقش اين برگ وارد شده و در بين دو طومار سرستون كه به صورت چنگ و بربط هستند قرار دارد. اين برگ از هدف كاربري طومارهاي سرستون در عناصر معماري كلاسيك دور مي‌شود. پايه آن با جداشدگي سه‌گانه داراي يك حفره مستطيلي شكل و بخش فوقاني آن داراي چهار حفره براي تثبيت آن است[۲۸].

اين سه سرستون رواق معبد بزرگ روشنگر تمام مراحل موضوعاتي است كه هنر پيكرتراشان و سازندگان معبد بزرگ در زمان اشكانيان به آن جان داده است. اين سرستونها آنچه را كه سنت‌هاي هنر ملي در اختيار مي‌گذارند، حفظ كرده‌اند، هنرماي ملي‌اي كه قدمت آنها به عصر پارس مي‌رسند و نشانگر آن سرستوني است كه داراي نيم‌تنه‌هاي پشت به پشت ابولهول‌ها است. ولي كنجكاوي و توجه هنرمندان، آنها را به سوي فكرمايه‌هائي سوق داده كه ملهم از تصويرنگاريهاي هنرهاي غربي هستند. ديديم كه چگونه يك هنرمند ايراني سه عنصر بنيادين، يعني الهه‌اي زنانه، برگ كنگر و طومارهاي سرستون را ديده و مطرح كرده است، يعني همان عناصري را كه در تركيب سرستون‌هاي يوناني-رومي وارد شده‌اند.

اين هنر ملي دست رد بر تصوير حيواني نمي‌گذارد، تصويري كه منحصرآ موضوع سرستونهاي هخامنشي را تشكيل مي‌دهد. زيرا حتي در هترا، در حدود آخر عصر اشكاني، كنسول‌هاي ايوانهاي آن از نيم‌تنه‌هاي گاوانر تشكيل شده است[۲۹]. هنر هلني[۳۰] نيز از آن بي‌اطلاع نبوده زيرا اينها نيز از انواع اوليه پارسي آن منشعب مي‌شده‌اند[۳۱]. به نظر مي‌رسد كه در مسجدسليمان هنرمند پارتي پس از پذيرفتن يك قاعده تحول و گذار، با مرتبط كردن حالات يك حيوان و يك موجود انساني در تصوير يك ابوالهول، توجه خود را معطوف به انتخاب موجود انساني كرده و در آن ثابت مانده است. هنر پارتي تا سرحدات شرقي دنياي ايران همعصر گسترش مي‌يابد. چنين كاري را حتي با پذيرش هنر قندهار انجام مي‌دهد[۳۲]. اين سرستونها نزديك به سرستونهاي سوريه هستند كه نابانتن‌ها در قرن اول ميلادي به وجود آورده‌اند: همه آنها سر يا نيمتنه زني را نشان مي‌دهند كه اطراف وي را برگهاي كنگر احاطه كرده است. بدون ترديد اينها از همان زمانهاي دور

---

[۲۸]-مي‌توان در اينجا خبري از سرستون و ستونهاي جرزمانند طاق‌بستان ديد. نگاه كنيد به:
S. Fukai and Horiuchi, *Taq-i Bustan*, II, Tokyo, 1`972, pl. LVIII.

[۲۹]- W. Andrae, *Hatra II*, Leipzig, 1912, p. 159, fig. 267.

[۳۰]- G. Brun, *Antike Terrakoten*, p. 43, fig. 23.

[۳۱]- H. Lenzen, "Architektur der Partherzeit in Mesopotamien", *Festschrift fur Cart Weickert*, p. 130.

[۳۲]- A. Foucher, *Art greco-bouddhique du Gandhara* I, Paris, 1905, fig. 113.

بازتاب سرستونهائي هستند كه هنر هلني-ايتاليائي قرن دوم قبل از ميلاد آن را مي‌شناخته است. گوياترين نمونه موجود آن در گلانوم[۳۳] كشف شده است. همانطور كه اشياء يافته شده در استراسبورگ[۳۴] نشان مي‌دهد، اين امر تا قرن سوم بعد از ميلاد ادامه دارد.

با نشان دادن ايزومتري معبد بزرگ در شكل ٤١، توصيف جزئيات معبد بزرگ را به پايان مي‌رسانيم.

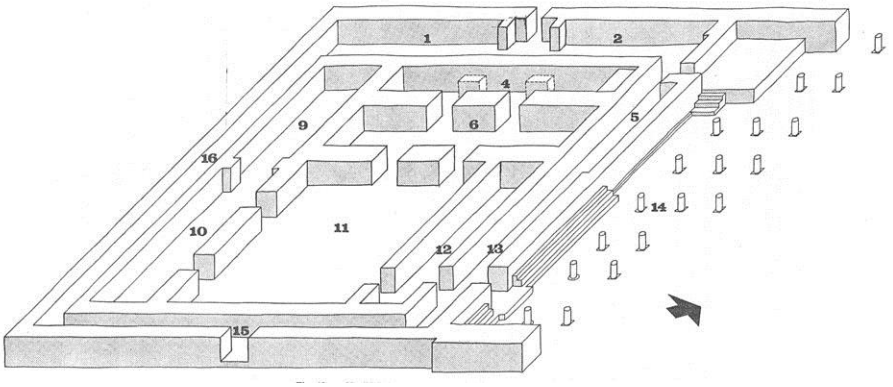

شكل ٤١ - مسجد سليمان، صفه شماره V.
معبد بزرگ. ايزومتري.

كشفيات در معبد بزرگ

آزادسازي رواق به ما امكان داد كه دو مجسمه نربوط به سر انسان را پيدا كنيم كه در انتهاي شرقي كفسازي قرار داشتند. يكي از آنها كه از سنگ محلي تراشيده شده، نشان دهنده چهره يكي از شخصيتها است (لوح هشتادم، شماره‌هاي ۳-۱؛ لوح ٦٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱۵۲). تمام جمجمه آن پوشيده از موهاي مجعد به شكل حلزوني است كه جدا از هم و در نوارهاي موازي پشت سر هم رديف شده‌اند. ريش كه ظاهراً حالت مستطيلي داشته و سبيلهاي كلفت و راست او را با خطوط قلم‌گيري شده نشان داده‌اند. اطراف چشم‌هاي بزرگ و بادامي وي را پلكهايي قوي گرفته‌اند. اين پلكها در زير ابرواني قرار دارند كه به زحمت نشان‌داده شده‌اند. دهان كوچك وي را با لبهاي نازك و برگشته نشان داده‌اند. پيشاني فرو رفته وي را دو چروك موازي و اندكي هلالي محدود كرده است. سر او كه روي گردن بلندي گذاشته شده، سر يك مرد پخته و جافتاده است. شكل حالت بي‌تفاوتي دارد، چشمها خيره هستند و خيلي دور از چشمهاي نقاشي‌ها و پيكره‌هاي سامي‌هاي بين‌النهرين است كه «زندگي در آنها موج مي‌زند». سر اين پيكره هنوز هم آثاري از رنگ نقاشي ليموئي را حفظ كرده است.

۳۳- H. Rolland, *Comptes Rendus A.I.B.-L.*, 1967, p. 111-119.
و همچنين شكل‌هاي همين مأخذ كه سرستونهاي چهارسر را نشان مي‌دهند.(Glanum).

۳٤ -R. Bianchi-Bandinelli, *Rome. La fin de l'art antique*, Paris, 1970, p. 142, 143, fig. 132.-

سردیس دوم که در کنار آن پیدا شد (لوح هشتادم، شماره‌های ٤ و ٥؛ لوح ٦٤ طرحهای مسجد سلیمان، شماره ١٥٣) سر مرد جوانی است که صورت آن مو ندارد. موهای سر وی، همانند موهای سر قبلی، به صورت کلاهی از موهای مجعد حلزونی شکل، اندکی بزرگتر، تمام سر را پوشانده ولی با جزئیات کمتری نشان داده شده است. چشمهای بزرگ او، که در زیر پلکها فشرده شده، دقیقاً در زیر کمان ابروانی فرو رفته که خط حاشیه مجسمی ندارند ــ این نوع ارائه نوعی ویژگی به تک‌چهره‌های رومی قرن سوم می‌بخشد. در آن هر خط و نشانه شکل، فی‌نفسه بیانگر وجود خود است[٣٥]. به نظر می‌رسد که دهان کوچك کاملا صاف با لبهای به هم فشرده، خشمی درونی را مخفی کرده است. احساسی که از این چهره جوان برمی‌خیزد این است که این چهره رابطه‌ای دور با هنرهای بودائی قندهار داشته است. بدون ارتباط با این چهره‌ها، ولی نه چندان دور از آنها، گردن‌بندی را پیدا کردیم که از مهره‌ها تشکیل شده بود (لوح ٦٤، طرحهای مسجد سلیمان، شماره ١٨٤).

پیدا شدن این سرها در میان کفسازی، الزاماً نباید گویای به نمایش گذاشتن پیکره‌های این سرها در خارج، نزدیك به رواق باشد. احتمال دارد که آنها را کسانی که گورهای فراوان جدید را در درون حیاط یا در قسمت مقدس ساختمانی حفر می‌کرده‌اند، کشف کرده‌اند و چون برای آنها غیر قابل استفاده بوده است، آنها را به بیرون پرتاب کرده‌اند. احتمالا همین امر در مورد سایر تکه‌های پیکره‌ها نیز صدق می‌کند زیرا در درون بنا حتی یکی از این تکه‌ها وجود نداشت.

تنها یك تنه مجسمه روی پله‌های ورودی اصلی، نزدیك به زاویه شرقی افتاده بود (لوح هشتاد و چهارم، شماره‌های ٤، ٥؛ لوح ٦٣، طرحهای مسجد سلیمان، شماره ١٤). این پیکره فاقد بالاتنه، سر و پاها بود. این شخص سرداری بلندی در برداشته که تا سرزانوها می‌رسیده است و جلوی آن مثل یك شلوار گشاد، چینهای بزرگ و سنگین حلقه‌حلقه را تشکیل می‌داده است. این سرداری در پشت سر به صورت شیارهای درشتی سرازیر می‌شد. مرد بر روی شانه خود شنل (؟) لوله شده‌ای انداخته بود.

چهار پیکره دیگر تکه شده را روی سکوهائی که در طول دیوار حافظ رواق امتداد داشت پیدا کردیم. به نظر می‌رسید که هر یك از اینها بخشی از ترکیب نقش برجسته‌ای بوده که بیش از یك شخصیت را شامل می‌شده است. یکی از تکه‌ها امکان بازشناسی قسمت پائین سرداری بلندی را می‌داد. آن را مردی برتن کرده بود که پای راست او به صورت نیمرخ و پای چپ او تقریباً از روبرو بود (لوح هشتاد و نهم، شماره ٧؛ لوح ٦٣، طرحهای مسجد

---

[٣٥]- A. P. L'Orange, *Studien zur Geschichte spatantiken Portrats*, Oslo, 1933, p. 41, fig. 2,5.6.
(تک‌چهره فیلیپ عرب، تک‌چهره الهه)

سليمان، شماره ١â). در طرف چپ، باقيمانده تصوير يك نفر ديگر ديده مي‌شد. تكه ديگري از نقش‌برجسته فقط پائين موضوع را حفظ كرده بود (لوح نودم، شماره ٦؛ لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٧). اين قسمت پائين ساقها و پاهاي حاكمي را نشان مي‌داد كه شلوار او از يك پارچه فاخر نقشين دوخته شده بود. پاهاي او در مقايسه با پاهاي نفر قبل حالت متفاوتي را نشان مي‌داد و به صورت سه رخ در جهات متفاوت چرخيده بودند. پاي راست مرد ديگري همه چيزي بود كه از پيكره او باقي مانده بود.

تكه سوم نقش برجسته جالب توجه بود زيرا نشان مي‌داد كه پيكرتراشان مانعي نمي‌ديده‌اند كه بر روي يك اثر قديمي، كه احتمالا به گونه‌اي محكوم شده، با حفظ موضوع قديمي، آن را براي مشتري جديد پيكرتراشي كنند. هر دو روي يك قطعه سنگ پيكرتراشي شده بود (لوح نودم، شماره‌هاي ٣ و ٤؛ لوح ٦٣ طرحهاي مسجد سليمان شماره ٣٨). يك طرف، كه به نظر مي‌رسد قديمي‌تر است، داراي نقش پائين ساقها و پاهاي يك شخصيت بود. يك پاي او به صورت نيمرخ و پاي ديگر به صورت روبرو و تقريبآ روي نوك پا قرار داشت. اين حالت از قرن دوم قبل از ميلاد روي آثار پارت مورد تأييد است (نقش برجسته مهرداد اول). طرف ديگر اثر كه درشتتر پيكرتراشي شده، پائين ساقها و پاهاي شخصيت ديگري را نشان مي‌دهد كه اين دو پا به شدت تمام به دو طرف مخالف چرخيده‌اند. اين حالتي است كه به تاريخ متأخرتري منتسب مي‌شود. روي سكو نيز تكه‌اي ديده مي‌شد كه روي آن نقش برگخرما تراشيده شده بود (لوح نود و دوم، شماره ٥؛ لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٩). اين تكه احتمالا متعلق به يكي از سرستونهاي رواق بوده است. در موقع پاك‌كردن كفسازي رواق اشياء زير پيدا شدند: پيكرك سفالين بدون سري از الهه عريان با بازوهاي چسبيده به بدن، از نوع عصر پارتي كه حفاريهاي شوش آن را تأييد كرده‌اند (لوح صد و پانزدهم، شماره ٥؛ لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٢٤)؛ يك مهره از جنس عقيق (لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٢٥â)؛ دو تكه از يك ظرف با صورتي از نقش گاو (لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ٢١٦a و ٢١٦b) و دو تكه سفال شكسته با لعاب زرد، رنگ متداول سفالينه‌هاي لعابدار عصر پارتي، با نقشي به صورت برجسته (لوح ٦٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ٥â٢a و ٥â٢b).

در راهروها شيء چنداني پيدا نشد. ظاهرآ در راهروي شمال شرقي (شماره‌هاي ٥ و ١٣) اشياء پرت و پلا و سرگردان بودند، مثل يك گوشواره طلائي (لوح نود و پنجم، شماره‌هاي ١ و ٢؛ لوح ٣٩ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٢٧). اين گوشواره از چهار نوار طلائي پوشيده از زنجيره يا كنگره به شكل مخروطي درست

شده بود که دو به دو به هم جفت شده بودند. بر روي آن و در وسط، يك تكه لعل كار گذاشته شده بود كه در هر طرف آن يك گل‌ميخ مزين به همان نوع زنجيره قرار گرفته بود. اتصالات اين گوشواره را در پشت آن با آستري مخفي كرده بودند كه از يك ورقه طلائي ساخته شده و روي آن را با خطوط زاويه مانند پشت سر هم نقشين كرده بودند. ميله آن را به يك دايره كوچك طلائي جوش داده بودند. اين دايره كوچك نيز با زنجيره گرد به شكل معمولي نقشين شده بود. قدمت اين جواهر ظاهرآ، به دليل ظرافت بسيار و تزئين زنجيره‌اي كه شكل غيرمتداول و نادري دارد و بازهم به دليل استفاده از يك سنگ رنگين، به قرنهاي اول ميلادي مي‌رسد[۳۶].

سه عدد مهره و يك قلاب مفرغي (لوح ۳۹ طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي â۳۳a، â۳۳b، â۳۳c، â۳۳d)؛ مهره‌هاي ديگر و پيكره بسيار كوچك مفرغي يك شخصيت، كه احتمالا يك آويز است (لوح نود و ششم، شماره ۵؛ لوح ۳۹ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۴۲a و ۳۴۲b)؛ بازهم يك مهره و يك آويز از خمير شيشه (لوح ۳۹ طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ۳۲۸a و ۳۲۸b)؛ يك ميله نقره‌اي كه انتهاي آن خم و تبديل به يك حلقه يا قلاب شده (لوح ۳۹ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۵۴) و يك پاي كوچك عريان يك پيكره مفرغي كه روي دستگيره‌اي قرار گرفته (لوح ۳۹، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۲۹) مجموعه اين كشفيات را تشكيل مي‌دهد. بايد يك پيكرك اسب زين و برگ‌دار، از گل پخته لعابدار به رنگ سبز رنگپريده (لوح صد و پانزدهم، شماره‌هاي ۱ و ۲؛ لوح ۳۹، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۳۵)[۳۷] را به آن افزود. موقع گمانه زني در ۳â سانتيمتري زير كف راهرو در معبد زيرين، دو عدد سم حيوان، احتمالا متعلق به يك ظرف به شكل حيوان (لوح صد و پانزدهم، شماره‌هاي ۶ و ۷) پيدا شد (لوح ۴â، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۵۶a و لوح ۳۹ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۵۶b). اينها بايد به هنگام بازسازي معابد، مجددآ بالا آمده باشند.

همين منشأ مي‌تواند به اشيائي منتسب گردد كه در راهروي شمال غربي (شماره‌هاي ۲-۱) پيدا شدند. جالبترين قطعه آن آويزي به شكل سر يك شير است كه در قابي گيسوبافت قرار دارد. اين شيئي در درون يك ورقه نازك نقره‌اي مطلا جاي گرفته است و بايد در حالت اوليه‌اش روي يك كالبد سنگي يا قيرمعدني (؟)

---

[۳۶] - درباره كار به صورت نقطه چين نگاه كنيد به :
:D. Lee Carroll, "A classification for Granulation in Ancient Metalwork", *American Journal of Archaeology*, vol.78 (1974), pp. 33-40.

[۳۷] - اين پيكرك قابل مقايسه با پيكركي با زين و برگ مشابه است كه در مرو پيدا شده و قدمت آن به قرنهاي سوم و چهارم ميلادي مي‌رسد:
G. A. Pougatchenkova, *Iskusstvo Turkmenistana*, Moscou, 1967, fig. 75.

سوار شده باشد (لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٣٣)؛ انگشتري آهني با نگين مفرغي، كه روي نگين آن نقش يك پرنده حكاكي شده (لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٤٢)؛ يك آويز از جنس آهن و خمير شيشه، آويز ديگري از جنس طلا، و يك مهره از جنس صدف (لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ٣٣١a، ٣٣١b، ٣٣١c)؛ سه تكه دستنبند از جنس مفرغ (لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٣٩a، ٣٣٩b، ٣٣٩c)؛ يك چراغ سه پايه مفرغي (لوح صد و پنجم، شماره ٤؛ لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٢٥١)؛ يك پيكرك از جنس استخوان برجسته‌كاري شده كه بايد بازوهاي دستكاري (؟) شده داشته باشد (لوح صد و دوم، شماره ٥؛ لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٣٢) و يك پيكرك ناقص الهه عريان از گل پخته كه سينه‌هاي خود را مي‌فشارد (لوح â٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره â١٨) مربوط به همين جا مي‌شوند.

دو راهروي شمال‌غربي و شمال‌شرقي (شماره‌هاي ٢-١ و ١٣-٥)، كه عريضترين راهروها بودند، نسبت به راهروهاي تنگتر نشانه‌هائي از رفت و آمد فشرده‌تر داشتند. به نظر مي‌رسيد كه درهاي آنها يعني دري كه در نزديكي زاويه شمالي باز مي‌شد و دري كه در وسط ديوار خارجي شمال‌غربي قرار داشت مختص خروج مؤمنان بوده است. كف آن بيش از جاهاي ديگر بالا آمده بود و خاك كوبيده شده‌اي كه مؤمنان با پاهاي خود آورده بودند با سفال شكسته‌هاي سفالينه‌ها آميخته شده بود. در بين اين سفال شكسته‌ها قطعات مربوط به قمقمه‌هاي نذري و زيارتي فراوانتر بود.

برعكس، در راهروي جنوب‌شرقي (شماره ١٥) تعدادي شيء نادر گردآوري شد. ظاهرآ اينها را در همانجا گذاشته بوده‌اند. اين يافته‌هاي اندك عبارت بودند از: يك چراغ لوله‌دار به شكل پارتي از گل پخته لعابدار كه كاملا در شوش مورد تأييد قرار گرفته است (لوح ٣٩ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٢٣٥)؛ يك ظرف كوچك دو دسته لعابدار به رنگ قهوه‌اي (لوح صد و بيستم، شماره â١؛ لوح ٣٩، گراورهاي مسجد سليمان، شماره ٢١٥)؛ ظرف ديگري با همان ابعاد، با دسته‌اي كه كشيده‌تر بود (لوح ٣٩ طرحهاي مسجدسليمان، شماره ٣٣٦)؛ و ظرف سومي، كوچكتر، با لعاب سبز (لوح صد و بيستم، شماره ٢؛ لوح ٣٩، گراورهاي مسجد سليمان، شماره ٢١٤).

دهليز شماره ١٢ جائي بود كه مؤمنان در هنگام ورود به نيايشگاه توقف مي‌كردند تا «نذورات» خود را در آنجا بگذارند (نقشه هفتم، و شكل ٣٦). از همين جا است كه، در طول ديوار و محلي كه با شماره '١٢ نشان‌داده شده است، چهار صد و بيست و دو عدد سكه جمع كرديم. صد و هشتاد و شش عدد از آنها اليمائي

بود. دويست و سي و شش عدد از آنها ساساني. ۱۳۳ عدد از اينها كمترين واحد بودند[۳۸] و ۱â۳ عدد از آنها درهم و اكثر آنها از شاپور دوم. اين سكه‌هاي آخر را مثل همه سكه‌هاي مربوط به همين شاه، در معبد هركول پيدا كرديم. اينها تاريخ انهدام مكان اعلاي مسجدسليمان را نشان مي‌دهند.

در دهليزها نيز اشيائي را مي‌گذاشته‌اند. در آنجا سه عدد زنگوله كشف كرديم كه يكي از آنها چكشك تخت داشت (لوح صد و سوم، شماره ٥؛ لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۳۳)؛ چكشك زنگوله ديگر شكسته بود (لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۱â)؛ زنگوله سوم داراي چكشكي به شكل مثلث بود (لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲۲)؛ چكشك رنگوله چهارم، منقش به قلم‌زني بود (لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲٥). يك پايه مفرغي كه روي چهار عدد پايه گذاشته شده بود (لوح نود و پنجم، شماره ٦؛ لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲â) در مجاورت يك سه پايه كوچك مفرغي قرار داشت (لوح نود و نهم، شماره ٤؛ لوح ٤١ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۹â)؛ يك ميله مفرغي (لوح ٤١، طرحهاي مسجد سليمان، شمكاره ۲۲۱) و يك پلاك مفرغي محدب شده (لوح ٤١، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۷â)، يك عدد نوك پيكان آهني دو لبه، با جاي دسته به شكل چهارگوشه، شايد يك هديه نظامي (؟) بوده است (لوح ٤١، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۳۱).

دستنبندي مفرغي‌قابل اتساع (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲٤)؛ يك مهره درشت از عقيق و يك مهره از مفرغ (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۳۲)؛ يك آويز از جنس عقيق (لوح ٤۲ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲۸)؛ آويز ديگر (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۱۱)؛ يك انگشتر مفرغي، كه روي نگين آن نقش يك پرنده حكاكي شده بود (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۱۷) و يك عدد دسته مفرغي آئينه، به شكل زن عريان، يك بازو روي تهيگاه، دست ديگر صفحه مدوري را گرفته كه فقط قسمت پائين آن باقي مانده بود و منقش به حالت برجسته‌كاري به نقش يك حيوان (لوح صد و چهارم، شماره ۱؛ لوح ٤۲، گراورهاي مسجد سليمان، شماره ۲۳٤) همه هداياي و نذورات زنانه هستند. در بين ساير هدايا و نذورات مؤمنان، استوانه‌اي حكاكي شده كه حكاكي آن به صورت بدي باقي مانده (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۳۳)؛ يك دگمه طلائي (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۲۲۹)؛ يك عدد طاس (لوح ٤۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۸â۲)؛ و يك عدد سر مرغابي از گل پخته (لوح صدو و هيجدهم، شماره ٥a؛ لوح ٤۲ طرحهاي مسجد سليمان،

---

[۳۸] -كشفيات سكه اي بردنشانده و مسجد سليمان را ژ.لو ريدر G. Le Rider و ار.كوريل R. Curiel در جلد چهل و چهار مجموعه ...*Memoires* منتشر خواهند كرد.

شماره ٢٢٦) ديده مي‌شدند. تكه‌اي از ظرف شيشه‌اي مات كه داراي نقش يك گلابتون برجسته است (لوح ٤٢، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٩â١) اين مجموعه را كامل مي‌كند. بايد اشيائي را به آن افزود كه مربوط به گورهاي جديد هستند يعني: دو آويز از جنس طلا و مفرغ (لوح ٤٢، طرحهاي مسجد سليمان، شماره â٢٣) و يك آويز از جنس سنگ سبز صيقل خورده منقش به دوايـر (لوح ٤٢، گراورهاي مسجد سليمان، شماره ٢٢٧)، زيورهاي ناچيزي كه امروزه هنوز هم در ايران مورد استفاده هستند.

يافته‌هاي اشياء ما در حياط بزرگ نيايشگاه كه بيشترين فشردگي قبرهاي جديد در آن بود، بسيار ناچيز بود و چندان فايده خاصي در برنداشت. تعداد اينها يازده عدد بود. طرح آنها روي لوح ٦٢ آمده است. تكرار توصيف و تشريح آنها بدون فايده خواهد بود. حتي از صحبت درباره تاريخ پيكرك‌ها نيز حذر مي‌كنيم مگر درباره تاريخ پيكرك الهه عريان (لوح صد و پانزدهم، شماره ٤؛ لوح ٦٢، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٤٧٢) كه قطعاً مربوط به عصر پارتي است.

درباره توصيف اشيائي نيز اصراري نداريم كه در اتاق شماره â١ پيدا شدند و طرح همه آنها روي لوح ٦٥ آمده است. مشخصه نامتجانس آنها فقط اجازه مي‌دهد كه آنها را به يافته‌هاي مكاني اتفاقي منتسب كنيم كه بدون ترديد ناشي از زير رو شدن نيايشگاه در ويراني قطعي آن و سپس ناشي از استقرار گورستان جديد روي ويرانه‌هاي آن است. همين امر در مورد يافته‌هائي صادق است كه در اتاق شماره ٩ به دست آمده‌اند (لوح ٦٩). در آن يك قمقمه زيارتي از گل پخته لعابخورده به رنگ آبي-سبز كه به دليل تخت بودنش به نظر مي‌رسد كه مربوط به آخر موجوديت نيايشگاه باشد (لوح صد و نوزده، شماره ١؛ لوح ٦٧، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٨٦).

اشياء پيدا شده در اتاق محراب (اتاق شماره ٤) نيز مشخصه ناهماهنگي دارند. طرحهاي آنها بر روي نيمه بالائي لوح ٦٦ آمده است.

در اتاق قبل از اتاق‌محراب (اتاق شماره ٦)، نزديك به در جانبي مشدود شده جنوب غربي (نقشه هفتم و شكل ٣٧) و در بين دو سنگفرش روي هم كار شده، يك عدد پلاك مفرغي پيدا شد كه داراي پنج عدد سوراخ درشت براي تثبيت بود. روي آن نقش دو نفر به صورت برجسته‌كاري ديده مي‌شد (لوح نود و هفتم، شماره ١؛ لوح ٥٨، گراورهاي مسجد سليمان، شماره â١٣). در طرف راست آن مرد ايستاده‌اي را مي‌بينيم كه كلاهي بر سر دارد. آرايش موي سر او چندان مشخص نيست. دست راست خود را با نيزه‌اي بلند كرده، و دست چپ را روي سپري گذاشته كه به زمين تكيه داده شده است. در طرف چپ آن طرح نيمرخ زنانه‌اي نيز دست راست خود

را بلند کرده و همان حالت نفر مجاور را به خود گرفته است. ولي اکسيده شدن فلز اجازه نمي‌دهد که نشانه‌هايي از يك نيزه را در آن ببينيم. در طرف راست او نقش يك ماهي را تميز مي‌دهيم.

ماهي يك نماد است و نشانه‌اي از الهه آناهيتا و همانطور که قبلا نيز ديديم آناهيتا الهه آبها است. بر روي يکي از چهار وجه يك استودان سنگي ساساني مربوط به بيشاپور، تصوير الهه آناهيتا را در حالي پيکرتراشي کرده‌اند که در دو طرف او دو عدد ماهي قرار دارد و در دست راستش ظرفي را گرفته است[۳۹]. تحليل و تشريح موضوع پلاك ما بر اساس شناختي بر شناختي که قبلا گذشت، اين است که اين صحنه آناهيتا را نشان مي‌دهد. با توجه به مشابهتي که با سرستون بردِنشانده دارد (لوح بيست و چهارم، شماره‌هاي ۱و۲؛ و لوح ۱۸، طرحهاي بردنشانده، شماره‌هاي ۱۷۱a و ۱۷۱b)، ميترا مسلح به يك نيزه و يك سپر است.

محراب معبد بزرگ عصر اشکاني دو سکوي نيايش داشته است (لوح شصت و هفتم). همين امر نشان مي‌دهد که نيايشگاه وقف يك زوج ايزد بوده است. به نظر ما چنين مي‌رسد که اين نشانه که از نوع خالصآ معماري است ولي عاري از اهميت نيست؛ نزديکي با معبد چهار سبکي بردِنشانده نزديك به آن؛ مربوط به همان زمان؛ پلاك مفرغي پيدا شده در اتاق قبل از محراب، و بالاخره سرستون رواق همين نيايشگاه (لوح نودم، شماره ۲؛ لوح ۳۲ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳۳) که درآن فرض مي‌شود تصوير آناهيتا نيز بازشناسي مي‌شود - همه اين‌ها توالي شواهدي هستند که موجب مي‌شود اين نيايشگاه را اگر نه به صورت قطعي ولي به صورت محتمل به آناهيتا و ميترا منتسب کنيم. به اعتقاد ما اين انتساب بازهم با يادآوري واردکردن مجموع آئين اين دو الهه، آناهيتا و ميترا توسط اردشير دوم تقويت مي‌شود[۴۰]. اينها با هم براي نامزد کردن شاهزاده ارد ، بر روي نقش برجسته عصر پارت تنگ سروك نيز ارائه مي شوند[۴۱].

ب ـ بناي جنوبي.
نقشه ۳.

---

[۳۹]- R. Ghirshman, *Iran. Pathes et Sassanides*, fig. 210.

[۴۰]- R. G. Kent, *Old Persian. Grammer. Texts. Lexicon*, New Haven, 1950, p. 154, A'Sd, p. 155, A2Ha.

[۴۱] -R. Ghirshman, "Les scenes d,investiture royale dans l,art rupestre des Sassanides et leur origine". *Comtes Rendus de l'A.I.B.-L.*, 1974, pp. 35-42 .

(با اصلاح شکل ۲ که مربوط به بهرام اول است)

اين بناي كوچك كه در شش متري بناي معبد بزرگ قرار داشت، به هنگام آزادسازي گرداگرد معبد بزرگ كشف شد. از دو اتاق تشكيل مي‌شد كه بين آنها رابطه‌اي وجود نداشت. دو درب ورودي آنها به طرف معبد بزرگ باز مي‌شد. اين دو اتاق پشت‌سرهم ساخته شده بودند. اتاق كوچكتر (شماره ۲) با ابعاد ۸/۱ â در ٦/۱ â متر، اولين اتاق را تشكيل مي‌داد. اتاق بزرگتر (شماره ۱) ۹/۲ â در ۲/۲ â متر طول و عرض داشت. ديوار شمالي آن با اتاق كوچكتر مشترك بود. در انتهاي هر يك از اين اتاقها و چسبيده به ديوار بستري سنگي وجود دارد كه عرض يكي ٦ â سانتمتر و عرض ديگري ۸ â سانتيمتر است. كفهاي كوبيده شده اين دو اتاق به دفعات بالاآورده شده است. ارتفاع اين بالاآمدگي تا ٥ â سانتيمتر مي‌رسد. بدون ترديد در حضور سرپناهي هستيم كه براي نگهبانان در نظر گفته شده بوده است. ممكن است يكي از اين اتاقها قبلا در زمان سلوكي‌ها وجود داشته است.

چند شيئي نادري كه در فضاي بين اين بنا و معبد بزرگ پيدا شده نامتجانس بودند. قبلا از پلاكي با نقش اسب بالدار صحبت كرديم كه بدون ترديد هنگام غارت «معبد قبلي» دور انداخته شده است (لوح نود و هشتم، شماره ۲؛ لوح ۷۸، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥٥۱). قدمت ساير يافته‌ها در روي اين فضاي محدود به بيش از زمان پارتي نمي‌رسد. بعضي از اشياء احتمالا مورد استفاده نگهبانان بوده است، مثل يك سنگ براي تيز كردن و سايل (لوح ۷۸، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥۹۳a) و يك چراغ كوچك (لوح ۷۸، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥۸۹). ممكن است كه ساير اشياء را زائران در اين محل پخش و پلا كرده باشند مثل يك آويز مفرغي با قلم‌گيري‌هاي رنگي (لوح صد و هفتم، شماره ۸؛ لوح ۷۸ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥٥۲)، يا مهره‌ها (لوح ۷۸ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥٥۳). تكه‌هاي ظرف شيشه‌اي نيز مي‌تواند مربوط به همين امر باشد (لوح صد و بيست و چهارم، شماره۱؛ لوح ۷۸، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٥۹۱a، ٥۹۱b، ٥۹۳c).

در شمال غربي بناي دو اتاقه، و در جنوب معبد هركول، و احتمالا مربوط به همين نيايشگاه، ضمن حفاري اشياء ديگري پيدا شد كه ويژگي متفاوتي داشتند. در بين آنها تكه‌اي از يك پيكرتراشي سنگي مجسمه‌اي با ضايعات فراوان و قطعآ نشانگر سر يك زن(؟) (لوح ۷۸، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٦۱۳) و نيز دو عدد نقش‌برجسته كوچك سنگي مجهز به يك دستگيره پيدا شد. يكي از اين نقش برجسته‌ها گاونر كوهان‌دار خوابيده‌اي را نشان مي‌دهد (لوح نود و چهارم، شماره ۲؛ لوح ۷۸ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٦۱٤). نقش برجسته ديگر نشان دهنده ابولهول خوابيده‌اي است (لوح نود و چهارم شماره ۱؛ لوح ۷۸، طرحهاي

مسجد سليمان، شماره ٦٢â). هفت عدد سكه كوچك اليمائي نيز مربوط به همين بخش است.

ج - معبد هركول-وِرâثِرغَنَه . نقشه ٨.

معبد هركول پيدا شده در اين محوطه، اولين معبد وقف شده به اين قهرمان است كه در دنياي پارتي كشف شده است. در دورا-اوروپوس، هركول در معابد با ساير خدايان شريك است. به همين دليل است كه شش عدد از پيكره‌هاي او در معبد زئوس مِژيستوس يا بعلشَمين و دو عدد از آنها در معبد آتارگاتيس[٤٢] پيدا شده است. در هترا بيش از سي عدد از پيكره‌هاي او پيدا شد. اين پيكره‌ها تقريبآ در تمام معابد آن توزيع شده بود. با اين همه محتمل است كه نيايشگاه كوچك شماره ٧ به او اختصاص داشته است[٤٣] .

معبد هركول در مسجد سليمان در جريان قرنها موجوديت طولاني‌اش، تغييرات ناچيزي را به خود ديده است. مرحله قديمي‌تر اين معبد، برعكس معبد بزرگ، هرگز ويراني خشني را به خود نديده است. اگر برخي تفاوتها را در ساخت و ساز بعضي از ديوارهاي آن مشاهده كرديم كه در طرحهاي مراحل نقشه هفتم ديده مي‌شود، اينها بيشتر مرمت بوده‌اند تا بازسازي. در زمان معيني، قسمت اصلي نيايشگاه كه فقط شامل سه اتاق بود يعني اتاق قبل از محراب، شماره ٥، اتاق محراب شماره ٦ و اتاق نذورات و قرباني شماره ١٣، احتمالا كفايت نمي‌كند و به دنبال آن چهار نيايشگاه كوچك (نمازخانه) به آن الحاق مي‌گردد. دو عدد از آنها در شمال شرقي (١٤-١٥ و ١٧-١٦) بناي پايه ساخته مي‌شوند و دو عدد ديگر آنها كه هر يك داراي يك اتاق است زاويه خارجي جنوب اتاق قبل از محراب را احاطه مي‌كنند (١٢ و ١٨). نمي‌توانيم تاريخ دقيق اين بزرگكردن را كه ظاهرآ در مقاطعي از زمان بوده است، مشخص كنيم. توالي آنها را ديوارهاي جنوبغربي نيايشگاه كوچك شماره١٥-١٤ كه ديوار شمال‌شرقي معبد هستند و اين نيايگشاه به آن چسبيده است، مشخص مي‌كند. ديوارهاي باريك نيايشگاه كوچك اتاقهاي ١٧-١٦ با ديوارهاي اتاق‌هاي ١٥-١٤ هم رشته نيستند. همين امر در مورد ديوارهاي دو اتاق به شماره‌هاي ١٢ و ١٨ نيز صدق مي‌كند. قدمت نيايشگاه كوچكي كه داراي اتاقهاي ١٧-١٦ است بايد به زمان ساسانيان برسد.

به نظر مي‌رسد تعداد تكه‌هاي پيكره‌هاي سنگي كه در

---

[٤٢]-Atargatis.-نام يوناني الهه سامي، بانوي آبها و چشمه‌ها.كه به زبان ارمني آن را Atar'ateh و به زبان فنيقي Derceto مي‌نامند .

[٤٣]- S. Downey, *op. cit.*, p. 59-60 et 84.

نيايشگاه كوچك شمال‌شرقي (شماره ۱۵-۱٤) پيدا شده‌اند، نشان مي‌دهند كه بزرگ‌كردن مكانها براي جاي دادن پيكره‌هاي نذري بوده است. تعداد آنها بيش از حد و براي نگهداري در قسمت مقدس معبد، بيش از حد جاگير و دست و پاگير بوده است. ظاهراً حفظ آنها لازم بوده بخصوص كه اين پيكره‌ها تك‌چهره‌هاي عاليجنابان را نشان مي‌داده است. اين نذورات در موقع «جنگ مذهبي» در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۸۳) كه سكه‌هاي پيدا شده او در اين معبد متأخرتر هستند، متحمل يك انهدام خشن شده‌اند.

گورستان جديد چندان خسارتي به معبد هركول نزده و گورهاي آن فقط از قسمت زاويه جنوبي آن شروع شده است. اين امر عكس آن چيزي است كه در معبد بزرگ روي داده است. در آنجا حتي در درون آن فقط يك نيم تنه بدون دست پيدا كرديم. در درون و اطراف اين بناها قسمت اعظمي از تصاوير نذري شكسته باقي‌مانده است. چيزي از پيكره‌ها كه اين نيايشگاه توانسته در پناه بگيرد، همهٔ آن چيزهائي است كه يا براي گورهاي گورستان جديد استفاده شده، يا روي صفه و روي پلكانهاي آن و حتي در اطراف آن پخش و پلا شده است.

اگر در فصل قبل كه اختصاص به صفه دوره سلوكي داشت، تصاوير هركول را كه در درون معبد وي و يا در اطراف آن پيدا شده بودند، توصيف كرديم فقط براي اين بود كه دلايل كافي براي شناخت بيشتر محل نذورات اين نيايشگاه آورده باشيم. زيرا، قدمت تمام پيكره‌هائي كه در آنجا پيدا شد به دوره پارت مي‌رسيد و بايد تقريباً تمام آنها را به دو قرن آخر اين سلسله منتسب گردد.

ضمناً، با دادن توصيفي از پيكره بزرگ هركول كه در حال خفه كردن شير نِمه است (لوح هشتاد و يكم، شماره ٤٥؛ لوح ۲۳ و ۲٤ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳) نشان‌داديم كه به دليل شيوه اجراي آن توسط هنرمند، و حالت قهرمان در حالي كه هم ايستاده و هم نشسته است، قدمت اين پيكره نمي‌تواند تا بيش از قرن دوم و حتي قرن سوم برسد. موهاي سر او همان موهاي سر پيكره هركول است كه در دورا-اوروپوس پيدا شده، در آنجا مجعد بودن موهاي وي و حلقه‌هاي آن به شكل دايره هستند و آثار آن با «پرگار» نمايان شده است[٤٤]. اين شيوه موسازي بايد مربوط به آخر قرن دوم و اول قرن سوم باشد[٤٥]. تركيب صحنه جنگ هركول با شير بايد به مثابه يك موضوع با خاستگاه شرقي تلقي گردد. در واقع، متني كه اين پيروزي را توصيف مي‌كند مي‌گويد: «من آن را با تمام نيروي خود خفه كردم، با فشردن دستهاي قدرتمندم از پشت، تا نتواند هيچ جاي بدنم را با

---

[٤٤]- S. Downey, *op. cit.*,n. 13, 14, 15; pl. VI,3; VII, 1-2.

[٤٥]- *Ibidem*, p. 70, 71.

چنگالهايش پاره كند»[٤٦] . اين دقيقآ برخلاف آن چيزي است كه در پيكره مسجد سليمان مي‌بينيم. در اين پيكره نوعي نزديكي با پيكره‌اي مادي مي‌بينيم كه همراه با توله شير است. اين پيكره از سنگ لاجورد تراشيده شده و در موزه كلولند[٤٧] نگهداري مي‌شود. اين نزديكي فرضيه خاستگاه شرقي آن را ممكن مي‌سازد. به نظر مي‌رسد كه اين نوع پيكرتراشي از طريق دروازه ترك گسترش يافته است. اين موردي است كه بخصوص در ارائه قهرمان نادر است[٤٨] .

قدمت سرديس ديگري از هركول نيز با چشمهاي قلم‌گيري شده (لوح هفتاد و يكم، شماره‌هاي ٣-١؛ لوح ٢٥ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٣٩)، كه آن نيز قبلا توضيح داده شده است، به دوره پارت مي‌رسد. با توجه به تفاوت نوع سنگي كه پيكره را از آن تراشيده‌اند با نوع سنگ تمام پيكره‌هائي كه ما آنها را يافته‌ايم، اين سرديس يادآور آن‌چيزي است كه در پيكره‌هاي هركول هترا مشاهده شده است، با توجه به اين امر كه هترا تنها محوطه تاريخي «بين‌النهريني پارتي» است كه در آن بعضي از تصاوير اين قهرمان داراي چشمان قلم‌گيري شده بوده است[٤٩] .

يك نقش‌برجسته كوچك از هركول كوبانس ***cubans*** (لوح هشتاد و ششم، شماره ١؛ لوح ٢٥، طرحهاي مسجد سليمان، شماره â٢) كه در آن هركول عريان نيست بلكه سرداري، شلوار و كفش پوشيده، نشان‌دهنده ويژگي خاصي است. او بر روي يك كلينه ***klinÅ*** لميده و جامي در دست چپ گرفته و دست راست خود را بلند كرده است. در اينجا گرز و پوست شير را نمي‌بينيم ولي كمان او با تيردان در پشت سر او آويخته شده‌اند، دقيقآ به همان شكلي كه در اثر بيستون مي‌بينيم (لوح صد و سي‌ام، شماره ٤). روي نقش‌برجسته‌اي از هترا نيز هركولي را مي‌بنينم كه عاري از مشخصات خود ولي در آنجا عريان است[٥٠] . به اعتقاد ما نقش برجسته ما بايد نشان‌دهنده ايزد وِرâثِرِغَنَه باشد.

هركول از نظر ايراني‌ها تجسمي از ربالنوع وِرâثِرِغَنَه است همان طور كه مِلكارتِ تير[٥١] براي اسكندر يا نِرگال براي پالميري‌ها و مردمان هترا بوده است[٥٢] . از بين تمام

---

[٤٦]- R. Flaceliere et P. Devambez, *op. cit.*, , p. 39.

[٤٧]- Musee de Cleveland

[٤٨]- S. Downey, *op. cit.*,p. 92-93.

[٤٩]- *Ibidem*, p. 72.

[٥٠]- *Ibidem*, p. 53 et pl. XVII, 1.

[٥١]- Meelquart de Tyr. -ملكارت، ربالنوع فتيقي كه بخصوص در تير (محوطه باستاني فنيقي كه روي جزيره‌اي ساخته شده است. امروزه به آن سور ميگويند در لبنان) مورد احترام بوده است كه آن بَعَلِتير نيز ناميده‌اند. يونانيان او را به هركول تشبيه مي‌كنند. (م.)

[٥٢]-H. Seyrig, "Heracles-Nergal", *Syria*, vol. XXIV (1944-1945), p. 62ss. W. al-Salihi, "Heracles-Nergal at Hatra", *Iraq*, vol. XXVI (1973), p. 65ss. D. van Berchem, "Sanctauire d'Hercule-Melquart. Contribution a l'etude de l'expansion phenicienne en Mediterranee", *Syria*, vol. XLIV (1973), pp. 73 ss.

رب‌النوع‌هاي يوناني كه در زمان سلوكي‌ها در ايران مورد احترام بوده‌اند، فقط هركول، با همه عريان بودنش، آن طور كه بايد و شايد پذيرفته شده است. آتنا در مسجدسليمان معبد خود را به ميترا واگذار كرده است. او حالت جنگاوري خود را فقط در زمان پارتي‌ها حفظ كرده است.

به ياري الفت مذاهب، هركول در مسجد سليمان مكان خود را حفظ مي‌كند. طبيعت او نيز به اين امر مساعدت مي‌نمايد زيرا اين طبيعت وِرﺛْرِغَنَه را در وي مجسم مي‌نمايد، يعني ايزد پيروز، دلاور و شجاع را.

از نظر آنتيوخوس كُماژن و پدرش، هركول همان وِرﺛْرِغَنَه است. هركول به حالت عريان روي برجستگي ***dexiosis*** است و در حال پذيرائي از شاه متوفي و در حال فشردن دست او است[٥٣]، درحالي كه وِرﺛْرِغَنَه، به صورت مجسمه‌اي عظيم‌الجثه است كه همانند ايرانيان لباس پوشيده، يعني سرداري و شلوار بر تن و چكمه بر پا دارد و روي تخت خود در بالاي صفه باشكوه و مجلل نشسته است[٥٤]. شاهان كه سلسله‌اي از اعقاب هخامنشيان و مقدونيه‌ايها هستند و بناهاي باشكوه تدفيني آنها مؤيد آن است، خود را تحت حمايت پانتئون هم مذهبي آنها قرار مي‌دهند. با اين همه متذكر مي‌شويم كه زئوس-اورمزد و آپولون-ميترا به روش پارسيان لباس پوشيده‌اند.

همانطور كه قبلا نيز گفته شد قدمت هيچ يك از پيكره‌هاي هركول كه در مسجد سليمان پيدا كرديم مربوط به دوره سلوكي‌ها نمي‌شود ولي بايد بدون ترديد پيكره‌اي مربوط به اين عصر وجود داشته باشد زيرا قديمي‌ترين تصاوير از هركول قبلا در نزد پارتي‌ها روي سكه‌هاي مهرداد اول، ظاهر مي‌شود. اين امر ظاهر شدن شكل وي روي سكه‌ها تا روي سكه‌هاي آرتابان اول، مهرداد دوم و فرهاد سوم ادامه مي‌يابد[٥٥].

اين الفت مذهبي هركول-وِرﺛْرِغَنَه[٥٦] كه آن را سكه‌هاي كُماژن نشان مي‌دهد، در منتهاليه شرقي جهان ايراني، روي سكه‌ها شاهان كوشان كه مسلماً متأخرتر بوده (قرن دوم ميلادي) وجود داشته است. هويشكا (تنها او) است كه سكه‌هاي طلائي با تصوير هركول عريان، با پوستشير و گرز، با نام اراكيلو ERAKILO به جريان مي‌اندازد. كانيشكا (تنها او) است كه سكه‌هائي طلائي را با تصوير وِرﺛْرِغَنَه با نام اورلاگنو ORLAGNO[٥٧] به جريان انداخته

---

[٥٣]-H. Dorrie, *Der Komigskult des Antiochos von Kommagene im Lichte never Inschriften-Funde*. Gottingen, 1964, p.190ss.

[٥٤]- J. H. Young, *American Journal of Archaeology*, vol. 68 (1964), p. 29ss et ol. 12.

[٥٥]- G. Le Rider, *op. cit.*, p. 294.

[٥٦] - S. Downey -باور ندارد كه اين امر در دورا اوروپوس ممكن بوده است. نگاه كنيد به *op. cit.*, . p. 83.

[٥٧]- J. Rosenfild, *The Dynastie arts of the Kushans*, Berkeley and Los Angeles, 1967, p. 77 ss et monnaies

است. اورلاگنو «از بين خدايان مسلح‌ترين آنهاست»، و آن از پيروزي به دست آمده (مثل هركول) به حالت جنگاوران با كلاهخودي كه روي آن نقش پرنده *vÀrÀgna* است، يعني تجسم سريع‌ترين پرنده شكاري و سر اين پرنده قبه قبضه شمشير وي را تشكيل مي‌دهد[۵۸].

اين تصوير وِرâثِرغَنَه به صورت يك جنگاور ما را به سوي اين پيشنهاد سوق مي‌دهد كه اين ايزد را در يك نقش برجسته پيدا شده بر روي ديوار جنوب‌غربي اتاق قبل از محراب معبد هركول بازشناسيم (لوح هفتاد و هشتم، شماره ۳؛ لوح ۲۵، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱۶۳). اين نقش برجسته هرچند كه خسارت ديده است، ولي مي‌توان در آن نقش شخصيتي را ديد كه سر او پوشيده از موهاي فراواني به صورت حلقه‌هاي حلزوني است و به نظر مي‌رسد كه هاله نوري دارد. او جوشني عضلاني دالبردار پوشيده[۵۹] و روي شانه‌هايش شنلي انداخته است. اين نقش برجسته، كه خسارت زيادي ديده، اجازه نمي‌دهد اشيائي را كه وي در دستها دارد شناسائي كنيم. به نظر ما مشكل و شايد هم غيرممكن مي‌رسد كه در يك شخصيت هاله‌دار و جوشن‌پوش، يك شاهزاده اليمائي ديده شود.

با كمك اين شناخت مي‌توان به نقش برجسته‌اي در دورا-اوروپوس توسل جست كه در آن هركول نيز جوشني دالبردار برتن دارد و شنلي بر دوشهايش انداخته و چكمه به پا كرده است. او مسلح به يك نيزه است و به نظر مي‌رسد كه در دست چپ خود، با دستبندي در مچها، گرزي گرفته كه روي شانه نهاده است[۶۰]. هنرمندان مسجد سليمان نبايد از تصاوير ربالنوعهائي در حالت نظامي آثار پالمير، دورا-اوروپوس يا هترا بي‌اطلاع بوده باشند[۶۱].

---

nos 73 et 92; p. 95 et monnaies nos 167-168.

۵۸- همين سر پرنده، قبه دسته شمشير امپراتور فيليپ عرب را مزين مي‌كرده است، كه اين امپراتور بر روي يكي از نقش برجسته‌هاي صخره‌اي بيشاپور در مقابل شاپور اول زانو زده است. نگاه كنيد به:

R. Ghirshman, *Bichapour* I, 1971, pl. XIV

قبه هاي دسته هاي شمشيرهاي چهار امپراتور تترارشي Tetrarchie روي پيكره هاي آنها در سن‌مارك Saint-Marc در ونيز مزين مي‌كرده؛ نگاه كنيد به:

R. Bianchi-Bandinelli, *Rome, La fin de l'art antique*, Paris, 1970, fig. 256 et p. 281

كه نويسنده در آن خاستگاه «ايراني» قبضه» (در مورد قبه دسته شمشير) را باز مي‌شناسد.

۵۹- جوشن عضلاني در پالمير تأثيري از رومي‌ها است و قدمت آن به بيش از اواسط قرن اول ميلادي نمي‌رسد: نگاه كنيد به:

H. Seyrig, *Syria*, vol. XXII (1941), p. 38.

۶۰- S. Downey, *op. cit.*, p. 54 et pl. X, 2.

۶۱- H. Seyrig, "Hierarchie des divinites de Palmyre ", *Syria*, vol. XIII (1932), p. 190 ss..

سيريگ در كارهاي بعدي خود باز هم به اين موضوع برمي‌گردد:

.M. Rostovtzeff, *Dura and the problem of parthian art*, passim;

M. Rostovtzeff, *Dura-Europos snd its art*, passim.

D. Homes-Fredericq, *Hatra et ses sculptures parthes. Etude stylistique et iconographique*, Istanbul, 1963, p.

آئين وِرâثِرغَنَه، در جوامع پارتي، در آسياي مركزي كمتر مورد عنايت و اعتبار نبوده است. اين امر را بررسي اسامي خاص صدفي نيسا ثابت مي‌كند (قرن اول قبل از ميلاد) كه در آن نام *Verhrgn*، *Vehrnk*، *Vrhrgnpat*، *VrhrgnbÌt*، *Vrhrgnssn* ديده مي‌شود[٦٢]. در حالي كه اسامي خاص پيدا شده در جريان حفاري‌هاي اين شهر، يعني يكي از قديمي‌ترين بنيادهاي پارتي، موجب شناخت هركول در تمامي عرياني آن مي‌شود با گرز او و پوست شير كه روي ريتونهاي ساخته شده از عاج پيكرتراشي شده است. حتي بيشتر از اين هم وجود دارد، زيرا در آنجا بازمانده‌هاي بناهاي قرن دوم قبل از ميلاد پيدا شد، با عناصر تزئين معماري به صورت مربع‌هاي فاصله، از گل پخته با تصاوير برجسته گرز قهرمان. اين كشفيات موجب انديشيدن به مخترعان نيسا مي‌شود كه اگر هركول كه تصوير او روي سكه‌هاي شاهان اوليه پارت نقش بسته، به مثابه بنيان‌گذار سلسله نسب اينها تلقي نشده - همان طور كه در مورد شاهان بُسفر چنين بوده است- لااقل به مثابه حامي آنها بوده است[٦٣]. تأييد مشابهي از وجود آئين وِرâثِرغَنَه بازمي‌يابيم كه اسامي خاصي مثل *Orthonobazes*، *Orthonopates*، *Orthonophates* از اسامي خاص دورا-اوروپوس همراه دارند[٦٤]. به نظر مي‌رسد آئين اين ايزد روي دو نقطه انتهائي جهان پارتي تأييد شده است.

مؤيد تأليف مذاهب در جهان پارتي كه از آن ياد شد نقش برجسته‌اي از مجموعه فروغي است (لوح صد و سي‌ام، شماره ٣)، كه در آن يك نفر عاليمقام پارتي كه نام او با حروف آرآمي حك شده و بايد از آن كشف رمز شود، در حال اجراي مراسم جرعه‌افشاني بر خاك در حضور هركول عريان است كه گرزي بر دست گرفته و تبري بر دوش چپ خود نهاده است.

از اين تصوير چه نتيجه‌اي مي‌توان گرفت؟ اين كه عليرغم عريان بودنش، ايرانيان در هركول رب‌النوعي از پانتئون خود مي‌ديدند، يا اين كه تشريفاتي فرهنگي براي آن اجرا مي‌كرده‌اند؟ بايد مجاز به باور آن باشيم زيرا حتي مراحلي را مي‌شناسيم كه مايل بوده‌اند آن را به مثابه موقتي و گذرا نشان‌دهند بين قهرمان-رب‌النوع عريان، به همان صورتي كه يونانيان آن را به وجود آورده‌اند، و نيمه ملبس، كه اين امر شناختن وِرâثِرغَنَه(؟) را در هركول آسان مي‌كرده است. به نظر

50, n.2, pl. I, 2 a et b.S.

Downey, *The Heracles sculpture*, pl. XXIV, 2.

٦٢- I. Diakonov et V. Livchitz, *Documenty iz Nisy*, Moscou, 1960, pp. 24, 23 et n. 133, 242, 277, 485, 672, 780, 807.

E. Benveniste, *Titres et nomes propres en iranien ancient*, Paris, 1966, p. 106.

٦٣- M. E. Masson et G. A. Pougatchenkova, *Parfianskie ritony Nisa*. Tudy iujne-turkmenistanskoi arkheologitcheskoi comleksoni ekspeditsii, Achhabad, 1959, p. 197, ryton 78 et p. 198.

٦٤- S. Downey, *op. cit.*, p. 48, n. 7.

مي‌رسد اين هركول پيكره‌اي از هترا را القاء مي‌كند كه در آن قهرمان عريان است، با گرز و پوست شير، و بر روي شانه‌هاي خود شنل بلندي از نوع پالتوي نظامي يونانيان افكنده كه با سنجاق سينه گرد ثابت شده است[۶۵]. هركول مشابهي را، به صورت عريان با رداي مشابهي بر دوشها، بدون گرز و بدون پوست شير، بر روي ظرفي نقره‌اي طلاكوبي شده مي‌بينيم كه چهار عمل درخشان وي را روي اين ظرف اجرا كرده‌اند. روي چهار ترنجي كه اين ظرف را تزئين مي‌كنند، هركول را با شير، با يك گوزن ماده، با يك گراز و با يك سگ درنده مي‌بنيم. اين تُنگ شكل كلاسيك نقره‌كاران ساساني را دارد و قدمت آن بايد به دهه اول اين سلسله برسد. از همين زمان به بعد است كه هنرمندان تصوير قهرمان را از هنرشان حذف كرده‌اند[۶۶]. موضوع هرچه كه باشد، حاكمان و عاليمقامان كوچك كوهستانهاي اليمائي كه روي نقش برجسته تَنگ شيمبار براي رب‌النوع عرياني كه گرزي در دست راست و جامي در دست چپ دارد قرباني مي‌كنند (لوح صد و سي‌ام، شماره ۱) و در اين تصوير فقط مي‌توان هركول را ديد. به اعتقاد ما آنها براي رب‌النوع وِرâثِرِغَنَه قرباني مي‌كنند.

پيكره

دو سرديس از يك زوج سلطنتي بر روي ميدانگاهي معبد پيدا شد. اينها به نقش برجسته‌اي تعلق داشته‌اند كه آن را پيدا نكرديم.

سرِ شاه كه قسمت زيرين آن وجود ندارد، و در پلان بزرگي نشان داده شده، سر مردي در سنين شكفتگي است با چشمان بزرگ بادامي كه اطراف آن را پلكهائي به شكل بالشتگ و ابرواني پهن كماني گرفته است. اين ابروان در بالاي بيني به هم مي‌پيوندند (لوح هفتاد و پنجم؛ لوح ۳۳، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٤۲۷). چهره شاه بايد با سبيل و ريشي مزين مي‌بوده كه فقط قسمت كوچكي از آن در جلوي گوشها باقي مانده است. گوشها كه به خوبي نشان‌داده شده بايد در اين وضعيت تمام رخ ديده شوند. شاه تاج‌بلند بيضي شكلي همانند تاج پاپ بر سر دارد كه پائين آن گلابتون دوزي شده و بالاي آن مزين به دو نماد اليمائي است كه با يك ميله عمودي از هم جدا شده‌اند. به نظر بعضي‌ها اينها لنگر(؟) و به نظر بعضي ديگر نمادهاي مذهبي هستند[۶۷]. اين تاج در دو نيم‌تاج آن با يال سه‌گانه‌اي فشرده شده كه بر روي سكه‌هاي شاهان اليمائي چنين چيزي ديده نمي‌شود. به نظر مي‌رسد كه اين شاه تنها شاه اين سرزمين بوده كه بر روي كلاه

۶۵- S. Downey, *op. cit.*, pl. XXIII, 1. B. Brentjes, *Die iranische Welt vor Mohammad*, Leipzig, 1967, pl. 79.

۶۶ - اين تنگ منتشر نشده متعلق به مجموعه شخصي فرح پهلوي است.

۶۷-G. Le Rider, *op. cit.*, p. 397, n. 5.

خود اين نمادها را داشته است[۶۸] و سلطنت او بايد مربوط به قرن دوم ميلادي باشد.

دو نيم تاج، هر كدام با يال سه‌گانه‌اي، مسئله‌اي را به وجود آورده است: آيا اين حالت بيانگر نشانه‌هاي سلطنت دوگانه‌اي نيست كه دو سرزمين را متحد كرده، يعني اليمائي و شوشيانا را، زيرا مي‌دانيم كه از سال ۴۵ ميلادي، اليمائي‌ها مجدداً حاكمان شوش شدند؟ در مقابل اين تفسير كه از نوع غيرمذهبي و سياسي است مي‌تواند تفسير ديگري از نوع مذهبي قرار گيرد. ديديم كه پوشاكي از نوع پوشاك زيارتي يا شنل، كه لوله شده و فقط روي شانه چپ پيكره‌هائي كه ما كشف كرديم انداخته شده بود، نشان مي‌داد كه اينها روحانيون بوده‌اند. پس، بعضي از پيكره‌ها اجازه اين فرض را مي‌دهند كه شاهان داراي اين مشخصه پوشاكي بوده‌اند. نيم‌تاج دوگانه مي‌توانسته دقيقاً نشانگر اين قدرت دوگانه شاه باشد، يعني غيرمذهبي و مذهبي، غير روحاني و روحاني. در اين مورد مي‌توان اين حالت را به حالت پيكره‌اي نزديك كرد كه در اِفِس كشف شده، پيكره شخصيتي كه «روحاني شاهانه» ناميده شده از اين نظر كه او نيم تاج سه‌گانه‌اي بر سر دارد كه دو عدد از آنها به صورت «توري لوله شده»، و سومي به شكل برگهاي گياه برگبو كه بين آن دو قرارگرفته است. قدمت اين پيكره به عصر گالليين (۲۶۸-۲۵۳) مي‌رسد[۶۹]. شاهان اليمائي نيز روي سكه‌هايشان در حالتي نشان داده مي‌شدند كه دقيقاً روي شانه چپ خود اين پوشاك خاص را مي‌انداخته‌اند[۷۰]. اين شاهان ضمن اين كه بزرگ و استاد گروه روحاني بوده‌اند رياست دين رسمي را نيز به عهده داشته‌اند. اين چيزي است كه كلاه سر شاهانه در خور القاء آن است[۷۱].

سر يك ملكه در همان شرايطي كشف شد كه سر شاه پيدا شد. همين امر امكان اين فرض را مي‌دهد كه دو نقش‌برجسته با هم در نيايشگاه نشان‌داده شده بوده‌اند. ملكه چهره‌اي مثلي دارد با حدقه‌هاي خالي چشمانش كه قبلا مرصع بوده‌ان. ابروان برجسته او كه قلم‌گيري شده، اين چشمان را احاطه كرده است. بيني قوي، با منخرين فراخ، دهاني با لبهاي نازك و به هم فشرده، چانه مصمم، پوست كشيده شده روي استخوانهاي گونه‌ها، مجموعه اينها نشانه‌هائي است كه قدرت شخصيت را بيان مي‌كنند، چيزي پرخاشگر،

۶۸- *Ibidem*, p. 427, et pl. LXXIII, 4.

۶۹- J. Inan and E. Rosenbaum, *Roman and early buzantine portrait sculpture in Asia Minor*, London, 1966, p.139-140, n. 174, pl. CIII, 1-2.

۷۰- G. Le Rider, *op. cit.*, pl. LXXII, 11 a 18; pl. LXXIII, 1-2

۷۱ - تاج بلند بيضي‌شكلي با نيم‌تاج سه‌گانه و با دو آويز دو طرف كلاه، روي نقش برجسته تنگسروَك نقش بسته است كه قبلا از آن صحبت شد. به نظر ما اين تاج يك betyle (سنگ مقدسي كه آن را خانه خدا مي‌دانستند) يا يك masseb نيست بلكه صحنه‌اي در مقابل قبر يك نياي محترم است. نگاه كنيد به:

W. B. Henning, *Asia Major*, N. s. vol. II, 2 (1952), p. 160, pl. IX et X.

تهديد كننده كه اين امر را تمام‌رخ بودن و متقارن بودن چهره تشديد مي‌كند. خطوط سخت و محكم آن انسان را به فكر فن تجسمي مفرغ مي‌اندازد (لوح هفتاد و ششم، شماره‌هاي ۳-۱؛ لوح ۳۳ طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱â٥).

نيمي از چهره او را آرايشي پوشانده كه عالمانه و ماهرانه طرح ريزي شده است. موها كه از يك نيم‌تاج شروع شده و همين نيم‌تاج ريشه‌هاي مو را مخفي كرده، شروع مي‌شود و در دسته موهاي عرضي كه با خطوط قلم‌كيري شده نشان داده شده‌اند، به بالاي سر مي‌رسند. اين موها در آنجا پس فشرده شدن در يك حلقه گل يا روبان، به شكل يك توپ در مي‌آيد. به اين حلقه ميله‌هائي متصل است كه روي توده گيسوان مي‌افتند و در انتهاي خود يك زنگوله يا يك گل دارند[۷۲].

نمي‌دانيم آيا دو سرديس ديگري كه بازهم مربوط به يك زوج بوده‌اند و آنها را روستائيان روستاي مجاور روي صفه پيداكرده‌اند و در موزه تهران است، مربوط به معبد هركول است، كه احتمال آن زياد است، يا مربوط به معبد بزرگ. اينها سر يك مرد و يك ملكه است و هردو به صورت مجسمه هستند. مرد (لوح هشتاد و يكم، شماره‌هاي ۲-۱) (به ارتفاع ۳۲ سانتيمتر و به پهناي ۱۷ سانتيمتر) نشان دهنده يك چهره بيضي شكل با چشمان بزرگ بادامي است كه كاملا گشوده هستند، اطراف آنها را پلكهاي نازكي احاطه كرده، عنبيه آن را با دايره‌اي نشان داده‌اند كه با نوك تيز قلم خط انداخته شده است. در درون آن و در بالا يك مردمك بسيار كوچك گود شده است. ابروان كماني و بسيار برجسته آن با يك بيني صاف پيوند مي‌خورند. نوك سبيلهاي بسيار پرپشت بالا رفته است: ريش كه از ميان به دو بخش تقسيم شده، با چينهاي نازك موازي نشان داده شده است. دهان او كوچك و پيچ و خم‌دار است و لبها به زحمت محسوس است. گوشهاي بزرگي كه به طرف پائين سرازير شده داراي حلقه است.

موهاي او به كلاه‌گيسي مي‌مانند كه سر را تا گردن مي‌پوشاند و از حلقه‌هائي تشكيل شده كه شكلي خاص دارد و با تمام انواع آرايشي كه روي صفه پيدا شده، بسيار متفاوت است. هريك از اين حلقه‌ها به سه بخش حلقه‌اي متحدالمركز تقسيم مي‌شود كه يك نقطه برجسته را احاطه مي‌كنند. موهاي مجعد حلزوني شكل واقعيت خود را نشان مي‌دهد.

تاريخ‌گذاري دقيق اين سر آسان نيست. به نظر مي‌رسد اين سرديس يكي از متأخرترين سرديس‌هاي مسجدسليمان است. نقشمايه تركيب اين موي مجعد در هنر سلتي روي يك شاخ جامي‌شكل (ريتون) با پوشش طلائي كه در يك گور شاهانه كلن-آرپرگل Klein-Arpergle به دست آمده، شناخته شده است. ژاكوبستال اين نقشمايه را

---

[۷۲]-تاريخچه اين زيور در فصل دوازدهم «چهره پارتي»، مورد مطالعه قرار گرفته است.

«dachziegelartig gestalten Schuppen» نامیده است[۷۳]. شیوه مشابهی از نشان‌دادن موها به صورت حلقه‌های مجعد مرکب از نیم‌دایره‌های متحدالمرکز در هنر کُپت مصر روی اثری بسیار متأخرتر از این سر انسان شناخته شده، زیرا که تاریخ آن را به قرن ششم نسبت می‌دهند و فکر می‌کنند که در آنها می‌توان میراث هلنی با نوعی «دخالت» تصویرنگاری شرقی دید[۷۴].

سردیس دوم، یعنی سرِ ملکه (لوح هشتاد و یکم، شماره‌های ۳-ه)، که به شیوه غربی آرایش شده، در فصل دوازدهم، «چهره پارتی» مورد مطالعه قرار گرفته است.

عالیمقاماني که تصاویر نذري آنها در معبد هرکول-وِرâثِرِغَنَه گذاشته شده، در سه حالت دسته‌بندي شده‌اند:

الف) در حالي که شاخ فراواني به دست گرفته‌اند؛

ب) درحال اداي نذر در مقابل یك *thymiaterion*؛

ج) در حال دعا و نیایش.

دو نقش‌برجسته شاه که شاخ فراواني حمل می‌کند مربوط به این نیایشگاه است. یکي از آنها (لوح هفتاد و نهم، شماره ۲؛ لوح ۳۲ طرحهاي مسجدسلیمان، شماره ۳۲) شاهي را در حال ایستاده، در یك حالت تمام‌رخ نشان می‌دهد. سبیل و ریش او به صورت نوك‌تیز است و حلقه‌اي بر گردن دارد. لباس فاخر او از یك سرداري بلند با آستینهاي تنگ و چسبان تشکیل شده است. این سرداري که روي لباس زیرین دیگري پوشیده شده، حالت سه دامن گرد شده را دارد و با چینهاي مدور متحدالمرکز، به طرف پائین سرازیر شده است. لباس زیرین با چینهاي موازي قسمت اعظم شلوار گشاد او را که داراي چینهاي متحدالمرکز است می‌پوشاند. قسمت پائین این شلوار در کفشها فرو رفته است. روي شانه‌هاي او شنلي افتاده است که دو لبه آن بر روي سینه روي هم آمده‌اند. بلنداي این شنل در پشت سر بیشتر از بلنداي سرداري است. آیا این یك لباس زیارتي‌است یا یك شنل که، به صورت لوله شده، روي تعداي پیکره محوطه ما نقش بسته است؟

شاه در دست چپ یك شاخ فراواني گرفته و دست راست را به طرف آتشداني به‌قصد اداي نذر دراز کرده است.

نقش برجسته دوم در بنائي پیدا شد که روي صفه شماره VI (ششم) قبل از ساختماني قرار گرفته که «نیایشگاه غربي» نامیده شده است. این بنا در زمان ساسانیان روي ویرانه‌هاي معبد هرکول ساخته شده است. نقش برجسته نیز از همانجا حمل شده است (لوح هشتاد و نهم، شماره ۳؛ لوح ۲۲، طرحهاي مسجد سلیمان، شماره ۱۱). فقط قسمت بالاي آن تا بالاتنه باقي مانده

---

[۷۳]- P. Jacobstal, "Einige Werke keltischer Kunst", *Die Antiike*,vol. X(1934), p. 21.

[۷۴]- R. Bianchi-Bandinelli, "Naissance et dissociation de la koine hellenistico-romaine". *Le rayonnement des civilisations grecque et romaine sur les cultures peripheriques*, Paris, 1965, p. 458 et pl. 113,2.

است. بريدگي قسمت پائين سنگي كه اين نقش برجسته روي آن كنده شده، صاف است. اين صاف بودن امكان اين فرض را مي‌دهد كه اين اثر روي دو قطعه سنگ روي هم قرارگرفته پيكرتراشي شده است.

پيكره مرد داراي همان كلاه «سه بخشي» است كه بيان از مقام عالي وي دارد، احتمالا مقام شاهي. قسمت بالاي آن شكسته است. او سبيل داشته و داراي ريش «شاهانه» بوده است. به گرد گردن او گردن‌بندي از مهره‌هاي گرد حلقه زده است. به نظر مي‌رسد كه پوشاك او به همان روش پوشاك نفر قبلي است. ظاهرآ شنل او نيز روي سينه روي هم افتاده است. او در دست چپ خود يك شاخ فراواني گرفته است. اين اثر آسيب ديده بيشتر جزئيات خود را از دست داده است.

قبلا با تصوير شاهانه‌اي برخورد كرديم كه يك شاخ فراواني حمل مي‌كرد. اين پيكره كوچك مفرغي در بردِنشانده در نيايشگاه آناهيتا و ميترا گذاشته شده بود (لوح سي و هفتم، شماره‌هاي ١-٤؛ لوح ١٣ طرحهاي بردِ نشانده، شماره ١٢٣). جاي چنين تصويرشاهانه‌اي با يك شاخ فراواني بايد بيشتر در يك معبد هركول باشد كه در اساطير يونان، خالق شاخ بوده است، ولي معبد او روي صفه اين محوطه شناخته نشد.

تصاويري از هركول را مي‌شناسيم كه در حال حمل يك شاخ فراواني است. حدود لااقل پانزده عدد از اين تصاوير را شمارش كرده‌اند[٧٥]. در زمان پادشاهي، *cornucopia* از احترام زيادي برخوردار بوده و شهرت و موفقيت او را بخصوص سكه‌ها تأييد مي‌كنند. هنرمندان پارتي و شاهاني كه مشتري آنهابوده‌اند نبايد نه از ارتباطاتي بي‌اطلاع بوده باشند كه بين هركول و شاخ وجود داشته كه ابداع او - كه آن را نيم‌تنه به صورت هركول مصور مي‌كند كه روي دو شاخ فراواني گذاشته شده است[٧٦]، - نه از تك‌چهره‌هاي امپراطوراني كه موضوع تك‌چهره‌نگاراني بوده‌اند كه آنها رابا يك شاخ فراواني نشان‌داده‌اند، مثل همان چيزي كه يك سنگ حجاري شده زيبا با نيم‌تنه كاراكالا[٧٧] نشان مي‌دهد.

پيكره‌اي كه در معبد هركول-وِرِثِرِغَنَه گذاشته بوده است، پيكره‌اي شكسته، كه خرده ريزهاي آن يا از درون نيايشگاه يا در نيايشگاههاي كوچك الحاقي كشف شدند يا اين كه روي ميدانگاهي‌ها انداخته شده بودند، عليرغم حالت غم‌انگيزي كه دارد، خاطره تعلق خود به انسانهائي را حفظ مي‌كند كه در رأس قدرت بوده‌اند. نقش برجسته‌اي كه فاقد نيم‌تنه زبرين است (لوح

---

[٧٥]- P. Hartwig, *Herakles mit dem Fulthorn*. (DIssertation Leipzig 1883).

به نقل از:

M. Bieber, *Hesperia*, vol. XIV (1945), p. 276.

[٧٦]- R. Bianchi-Bandielli, Rome. Centre du pouvoir, p. 331.

[٧٧]- Idem, Rome. *La fin de l'art antique*, fig. 18.

هفتاد و نهم، شماره ٤؛ لوح ٣٣، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ١٦٥)، مردي را نشان مي‌دهد كه در مقابل يك آتشدان در حال اداي نذر است. به ظر مي‌رسد اين مراسمي مختص كساني بوده كه خون شاهي در رگ آنها جريان داشته است. اين شخص سرداري بلندي بر تن دارد، شلوار بسيارگشادي به پا كرده كه در مچ پاها جمع شده است و كفشهاي ساقه كوتاهي پوشيده است.

چينهاي پوشاك وي را با روش نشان داده‌اند كه متفاوت از چينهائي است كه روي اكثر پيكره‌هائي ديده مي‌شود كه در اين محوطه پيدا شده‌اند. اينها داراي شكل ساده‌تري هستند و چون به شكل مورب پائين مي‌آيند، ملايمتر ومتعادل‌تر مي‌شوند. اين امر برخلاف حالت انعطاف‌ناپذيري چين‌هاي جاهاي ديگر است كه در آنها سختي و استحكام فروافتادگي آنها، عاري از كمترين حركت مواج پوشاك است و حالت مواج بودن را از پارچه حذف مي‌كند. اين چينها كه در روي زانو حالت حلقوي پيدا كرده‌اند، در حالت تمام‌رخ شديدي كه اين مرد دارد، احساس مي‌شود كه بدن او اندكي به طرف آتشدان خم شده است. اين فروافتادگي پارچه اين پيكره‌اي بدون سر، آن را به پيكره بدون سر شامي[٧٨] نزديك مي‌كند. همين امر تقدم آن را نسبت به تمام پيكره‌هائي تأييد مي‌كند كه در معبد هركول-وِرâثِرِغَنَه پيدا شده‌اند.

روي لوح هفتاد و نهم تصوير سه اثر را آورده‌ايم، يعني شماره‌هاي ٥-٢-٤ كه هر سه مربوط به همان معبد هستند و اين امكان را مي‌دهند كه نوعي پيشرفت را در «خشكاندن» چينهاي پوشاك ببينيم. همين امر دلالت بر روند مشابه با روندي دارد كه در سرنوشت جعدهاي مو به صورت حلزوني در آرايش پارتي[٧٩] وجود دارد.

نفر سوم (لوح هفتاد و نهم، شماره ٥) پارچه‌اي را بر دوش افكنده كه بهم‌پيچدگي و لوله‌شدن آن را با قلم‌گيري خطي نشان داده‌اند. از اين موضوع احتمالا شنلي فقط يك نمونه را مي‌شناسيم كه يك پارچه لوله شده ولي چين‌خورده است و بازهم روي شانه چپ انداخته شده است. تختبودن آن نشان مي‌دهد كه يك تكه‌اي پارچه است و نه اين كه يك پوشاك قالب تن (لوح هشتاد و سوم، شماره‌هاي ٦، ٥، ٤، ٣؛ لوح ٧â، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٢٨).

قسمت زيرين اين پيكره كه امروزه در موزه شوش به نمايش گذاشته شده است، در يك گور جديد، نزديك به معبد هركول پيدا شد. نيم‌تنه بالائي از سطح صفه به دست آمده بود. اين شخص در دست راست خود يك ميوه درخت كاج گرفته و بازوي راست شكسته او به طرف بالا خم شده و بدون ترديد كف دست خود را به طرف

---

[٧٨] -نگاه كنيد به:
A. Godard, "Les statues Parthes de Shami", *Athar-e Iran*, t. II (1937), fig. 120-131.
و نيزنگاه كنيد به لوح ١٣٥ شماره ٦.

[٧٩] -نگاه كنيد به فصل دوازدهم «تك‌چهره پارتي».

بيرون گرفته بوده است.
سبك و سياق چينهاي سرداري بسيار بلند آن، كه با دقت و صلابت روي آن كار شده است، دلالت بر دوره آخر فعاليت نيايشگاه دارد. همچنين بر روي لوح ۳۳، در كنار نقش برجسته توصيف شده، طرحي از يك نيم تنه بدون سر بسيار ضايع‌شده از شخصيتي را آورده ايم (لوح هشتاد و پنجم، شماره‌هاي ۲-۱؛ لوح ۳۳، طرحهاي مسجدسليمان، شماره ٤٦â) كه آن نيز مثل قبلي روي ميدانگاهي همان معبد پيدا شده است. از مقايسه اين دو اثر و دقيقآ با پيگيري راه خاصي كخ هنر پارت پيموده است، چنين برمي‌آيد كه هنر پارت، حتي با نفي و ترد سنت‌هاي پيكره‌سازي خطي خود، بدون تغييير و تحول نبوده است. چينهاي سرداري مردي كه در حال اداي نذر است، تذكري از آرامش و سكون را القاء مي‌كنند و حالت لوله‌اي و آهارخوردگي پوشاكي را رد مي‌كند كه نيم تنه مجاور پوشيده است، پوشاك اين فرد نيز مثل بيشتر پيكره‌هاي ديگر، كه نشان دهنده نوعي فروافتادگي پارچه با نوعي خشكي فلزي هستند، به صورت خطوط عمودي طراحي شده كه يادآور شيارهاي ستونها هستند.

وضعيت پاها

وضعيت پاهاي شخصيت صحنه اداي نذر، كه پاي راست او به صورت نيم‌رخ و پاي چپ او نوك‌دار و از روبرو است، از همان ابتدا در هنر پارتي شناخته شده‌است زيرا قبلا نيز روي نقش‌برجسته مهرداداول مورد تأييد قرار گرفته است (لوح صد و سي و چهارم، شماره ۳).
اين ارائه «توهم‌آميز» (همچنين نگاه كنيد به لوح ٦٩، طرحهاي مسجدسليمان، شماره ۳)، كه در آن يكي از پاها به اختصار نشان داده شده‌است، دور از آن است كه روي اكثر پيكره‌هاي پارتي دو محوطه ما پياده شود و امكان تعيين تاريخ‌هاي متفاوتي را به تنوع اين حالت نمي‌دهد.
در بردِنشانده پاهاي پيكره‌هائي را ديديم كه از روبرو، به صورت موازي گذاشته شده بودند. نوك اين پاها به صورت توهم‌آميز به طرف پائين است (لوح ۳، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٤۳). يا پاهاي پيكره‌هائي را ديديم كه موازي بودن دقيق پاها را كنار گذاشته‌اند و فاصله بيشتري از هم دارند و هريك از آنها را به صورت سه‌رخ نشان داده‌اند(لوح ۱â، طرحهاي بردِنشانده، شماره ۱٦۲). اين همان وضعيت مرد روحاني است كه روي خمره آشوري طراحي شده است (قرنهاي دوم و سوم)[۸۰] ، يا حالت مجاوران شاه روي استخوانهاي حكاكي شده اولبيا[۸۱] است،

---

[۸۰]- R. Ghirshman, *Iran. Parthes. Sassanides*, fig. 46.
[۸۱]- *Ibidem*, fig. 352.

که در آن به نظر مي‌رسد که شخصيت‌ها «به مثابه آدمکهاي آويخته شده به يك نخ»[۸۲] هستند. پاها که بازهم نوك آنها به طرف زمين است، داراي وضعيت واگرا هستند (لوح ۳۶، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱۷۰) به همان صورتي که در تنگ سروَك ديده مي شود (آخر قرن دوم و اوائل قرن سوم)[۸۳]، و به طور شديدي در دو جهت مخالف قرار گيرند (لوح ۳۶، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱۹٤؛ لوح ٦٤، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ۳٦۸/۳۷۰â). ممکن است که اين حالت پاها از نوع متأخرترين ظهور پيکرتراشي دو محوطه ما باشد. دقيقآ همين حالت پاها را در نشان‌دادن پيکره کانيشکا، شاه کوشان باز مي‌يابيم (نيمه دوم قرن دوم ميلادي)[۸٤] که در آن هر يك از پاها به طرف خارج چرخيده‌اند و انتهاي برجسته دارند و بيشتر از بالا ديده مي‌شود تا از نيم‌رخ.

روي هيچ يك از آثار ما پاهائي ديده نشد که هر دو در يك جهت چرخيده باشند، مثل حالت جنگاوران پارتي روي نقش برجسته آشور[۸۵] که آنها را به صورت تمام‌رخ و روبرو نشان داده‌اند. اين حالت زمينه پژوهشي براي نشان‌دادن جهتي خواهد بود که شخص در آن جهت حرکت مي‌کند[۸٦] .

آتشدان

آتشداني که شخص مورد نظر ما در مقابل آن مشغول اداي نذر است (لوح هفتاد و نهم، شماره ٤؛ لوح ۳۳، طرحهاي مسجدسليمان، شماره ۱٦۵)، مشابه آتشداني است که در مقابل شاهي قرار دارد که داراي شاخ‌فراواني است. اين آتشدان وسيله‌اي مرکب از هفت برآمدگي بيضي شکل است و با آتشدانهائي که در جاهاي ديگر شناخته شده‌اند، تفاوت دارد. در پالمير، نقش آتشدان تا حد زيادي روي آثار ديده مي‌شود و معمولا مشابه همان شکلي است که از عناصر کروي تشکيل شده و روي پايه‌اي قرار گرفته که دهانه آن به طرف پائين گشوده‌تر مي‌شود و حالتي باز شده دارد[۸۷] . آتشدان زيبائي روي نقش‌برجسته معبد بعل نقش بسته است[۸۸] . آتشدان ديگري، در دورا-اوروپوس تفاوت محسوسي با دو آتشدان پالمير ندارد و آن نيز روي پايه بلندي قرارگرفته است[۸۹] .

اين تيمياتريا‌ها (*thymiateria*) از طريق مفهوم و ترکيبشان

---

[۸۲]- R. Bianchi-Bandinelli, *Romme. La fin de l'art antique*, p. 367.

[۸۳] -G. Ghirshman, *Ibidem*, fig. ٦۷(l'"ancetre avec une corne d"abindance").

[۸٤]- L. Bachhofer, *Die fruhindische Plastik*. II, Leipzig, 1929, pl. 76.

[۸۵]- W. Andrae und H. Lenzen, *Die Partherstadt Assur*, Leipzig, 1933, pl. 59, b) 1759.

[۸٦]- E. Will, *Syria*, vol. XXXIX (1932), p. 58ss.

[۸۷]- H. Seyrig, *Seyria*, vol. XIII (1932), pl. LVI; Id., *Syria*, vol. XIV (1933), pl. IV, 1, de Kirbet el-Sane.

[۸۸]- *Ibidem*, vol. XV (1934), pl. XVIII et XXIII.

[۸۹]- M. Rostovtzeff, *Dura and the problem of parthien art*, fig. 38-57.

خيلي نزديك به تيمياتري‌هاي آشوري قرن نهم-هشتم قبل از ميلاد هستند[۹۰] و بدون تغييراتي تا آخر اين سلسله و مملكت باقي مانده اند[۹۱]. اينها را با همين شكل روي مهرهاي تخت نئوبابلي نيز مي‌يابيم[۹۲].

نقش آتشدان به ندرت روي حكاكي‌هاي اسلامي مي‌آيد و روي آثار ايلام نيز مورد تأييد قرار نگرفته است. از مجموعه مهرهاي استوانه‌اي شناخته شده، فقط دو عدد از آنها مي‌تواند به مثابه مهر استوانه‌اي مورد تفسير قرارگيرد كه تصوير اين وسيله روي آنها حك شده است. شكل آن نزديك به شكل آتشدانهاي آشوري است[۹۳].

در عصر هخامنشي، تصوير آتشدان از نوع آشوري را روي سكه‌هائي مي‌انداختند كه در سيليسي يا سوريه ضرب شده بود[۹۴]. آتشدانهائي كه در دو طرف تخت داريوش جاي گرفته‌اند[۹۵] (كه در مقابل او بر روي نقش‌برجسته برپا شده‌اند)، اينها نيز از آتشدانهاي آشوري از نوع متفاوت با قبلي‌ها منشعب شده‌اند[۹۶].

روي هزارها سكه‌اي كه شاهان اشكاني آنها را منتشر كرده‌اند، تنها يك سكه كوچك كم‌مقدار صحنه‌اي از اداي نذر را نشان مي‌دهد، ولي مراسم در مقابل يك سكوي نيايش انجام مي‌شود با ميزي كه روي پايه‌هائي گذاشته شده است. اين قاعده‌اي است كه سكه‌زني ساساني آن را پذيرفته است[۹۷].

قسمت عظيمي از سكه‌هاي كوشان، برخلاف سكه‌هاي پارتها، شاه را در حال اداي نذر نشان مي‌دهند. اين امر از زمان ويما كادفيزه‌ها (Wima KadphisÉs) است كه به دنبال كانيشكا و بخصوص هويشكا (قرن‌هاي اول-دوم) بوده‌اند. ولي وسيله‌اي كه مراسم روي آن انجام مي‌شود محرابي است كه روي يك پايه پله‌دار قرار دارد. اين پايه ميزي را بردوش مي‌كشد كه آنهم پله‌دار و روي يك پايه قرارداده شده است[۹۸].

تحقيق ما جنبه منفش موضوع را آشكار مي‌كند. ما نه در غرب و نه در شرق ايران آتشدانهائي را پيدا نمي‌كنيم كه مشابه با آتشدانهاي دو محوطه خودمان باشد. به نظر مي‌رسد كه اين وسيله از مفرغ بوده است، بدون ترديد از مفرغ چكش‌كاري شده،

۹۰- H. Frankfort, *Cylinder seals*, London, 1939, ol. XXXIV, f.

۹۱ -W. H. Ward, *The seat cylinders of Western Asia*, Washington, ۱۹۱۰, no ۱۲۵۹.

۹۲- H. H. von der Osten, *Ancient oriental seals in the collection of Mr Edward T. Newell*, Chicago, 1934, 488, 493,498.

۹۳- E. Porada, *Tchoga Zanbil*, vol. IV, *La glyptique*, paris, 1970, pl. IV, 28 et 30.

۹۴- E. Babelon, *La monnaies achemenides*, paris, 1893, pl. VI, 1

۹۵- R. Ghirshman, *Perse, Proto-iraniens...*, fig. 255.

۹۶- H. Frankfort, *op. cit.*,, pl. XXXVI, i.

۹۷- W. Wroth, *Parthia*, pl. XXVII, ۲۱- Gotarz¦s.

۹۸- J. Rosenfield, *op. cit.*, Monnaies *passim.*

و اگر باور ما بر اساس نقش‌برجسته‌هاي بردِنشانده و مسجدسليمان باشد، براي استفاده حاكمان و شايد نيز براي استفاده شاهان و خانواده سلطنتي بوده است.

از اتاق نذورات يا اتاق شماره ۱۵ معبد هركول-وِرâثِرغَنَه، يك نيم‌تنه شاهانه سر و دست شكسته به دست آمد (لوح هشتاد و هفتم، شماره؛ لوح ۳۲، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۳٤). مرد سرداري بسيار فاخري بر تن داشته كه نقش آن از دو دايره تشكيل مي‌شده كه هركدام نقطه‌اي در وسط داشته‌اند (شايد يك مهره يا مرواريد؟). اين دوايز در رديفهاي موازي قرار گرفته‌اند. چنين نقشي‌روي هيچ يك از پيكره‌هاي كشف شده تكرار نشده است. گردن‌بند سنگين و زيباي او نيز كه ازحلقه‌هاي بزرگ تشكيل شده و تا روي سينه پائين مي‌آيد، به همين ترتيب است. بر مچهاي او دستبندهاي سنگيني است و قبه خنجر او را تشخيص مي‌دهيم كه روي ران راست او قرار گرفته است. مرد حالتي از نيايش را با دست راست بلند كرده خود نشان مي‌دهد كه كف دست او به طرف بيرون است. در دست چپ او بايد يك شاخه يا يك ميوه كاج باشد.

به نيايشگاه كوچك شماره ۱۵-۱٤ نقش‌برجسته‌اي مربوط مي‌شود كه قسمتي از شخصيت مهم ديگري را نشان مي‌دهد كه بطور زيبائي لباس پوشيده است. او همانند شخص قبلي ايستاده بدون اين كه حالتي از نيايش داشته باشد (لوح هفتاد و نهم، شماره٥؛ لوح ۳٦، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ۱۹٤). جنس سرداري و شلوار او از يك نوع پارچه است و روي آنها بطور فاخري با لوزي‌هائي كار شده كه دايره كوچكي در ميان آنهاست.چنين توصيفي را سي‌ريگ درباره لباسهاي متمولان پالميري كرده است[۹۹] ، اينها مي‌توانند مرواريد نيز باشند. تكه‌اي از پارچه‌اي با لوزي‌هاي مشابه از ميدانگاهي معبد به دست آمده است (لوح نود و دوم، شماره ۲؛ لوح ۳٤، گروارهاي مسجد سليمان، شماره ۱٦٤).

روي قسمت مياني دو سطح سرداري و در وسط هريك از پاچه‌هاي شلوار، يراق پهني به طرف پائين مي‌آيد. پائين پاچه‌هاي شلوار در درون ساقه چكمه فرو رفته و ساقه چكمه را قيطانهائي جمع‌كرده كه نوك اين قيطانها به صورت نوك پيكان است و از هر طرف پائين افتاده‌اند. دگمه‌اي منقش به يك گل كوچك اين لبه‌ها را در بالاي قوزك ثابت كرده است. اين وضعيت بخشي از رفتارهاي پوشاكي شاهان كوشاني بوده كه آن را پيكره‌هاي ويماكانفيزه و كانيشكا نشان مي‌دهد[۱۰۰] . به نظر مي‌رسد كه اين ويژگي پوشاك كه در آن شلوار و كفش مجموعه‌اي را تشكيل مي‌دهد كه در آن كفش داراي نوار و يك گل كوچك است، يكي از امتيازات اشخاص

۹۹- H. Seyrig, *Syria*, vol. XVIII (1937), p. 19.

۱۰۰- La Bachhofer, *op. cit.*, pl. 76 et 77.

عالیمقام بوده است. همان لوح شماره ۳٦ این قسمت از لباس پارتي را روي ساير پيكره‌ها مي‌شناساند. (لوح ۳٦، طرحهاي مسجد سليمان، شماره‌هاي ۱۷â و ۱۸۸).

پائين سرداري اين شخص دامن گشادي را تشكيل مي‌دهد كه به صورت صافي بريده شده و در بالاي ران راست شكاف عريضي دارد كه يك خنجر زيبا با تيغه‌اي كوتاه از آن خارج شده است. مي‌دانيم كه اين خنجر يكي از اعقاب اسلحه مشهور هخامنشي است يعني ***آكيناكِس*** كه بايد متأثر از ذهنيت يونانيها باشد كه هرودوت و اشيل اشاراتي را به آن اختصاص داده‌اند[۱۰۱]. او بر دوش چپ خود پارچه لوله شده‌اي انداخته كه چينهاي آن به خوبي ديده مي‌شود. بازوي راست او، كه از آرنج خم شده، بايد حالتي مناسكي داشته باشد. او در دست چپ خود يك ميوه كاج يا ميوه‌اي به شكل مخروط گرفته كه اين‌بار هنرمند آن را با جزئيات نشان داده است. همين امر در جاهاي ديگر ديده نمي‌شود (لوح نود و يكم، شماره‌هاي ۱ و ۲؛ لوح ۳٤، گراورهاي مسجدسليمان، شماره ٤٦۳)[۱۰۲].

از نيايشگاه كوچك شمال معبد (شماره ۱۵-۱٤) نيز تكه‌اي از نقش‌برجسته به دست آمد كه تصوير دو شخصيت بر آن است. اين تكه كه به خوبي حفظ شده، ملبس به يك سرداري و شلواري از همان پارچه است كه با نقشمايه‌اي به شكل ورقه‌هايي به شكل زواياي حاده روي هم بافته شده و مثل مجموعه‌اي از فلس به نظر مي‌رسند كه از يك پاچين توري اقتباس شده و قسمت مياني آن با يراقي با نقشمايه‌اي خاص تزئين شده است. پاچه‌هاي شلوار او درون كفش فرو رفته‌اند. ساقه كفش با نواري گل‌آرا فشرده شده است. مرد مسلح به يك خنجر كوتاه است و روي دوش خود بالاپوش فراخي انداخته كه جنس آن از همان پارچه‌اي ساير لباسهايش است. اين بالاپوش زمينه‌اي را مي‌سازد كه طرح اين شخص روي آن قرارگرفته است.

تناوب استفاده از پارچه‌اي با اين نقش خاص، كه طرح ساده شده‌اي از نقش‌برگي است، روي اين نقش برجسته‌ها و پيكره‌ها كه پوشاك شخصيت‌هاي بزرگ اين نقش برجسته‌ها و اين پيكره‌ها از اين پارچه است، موفقيت اين نقشمايه و شعاع نفوذ آن را از پالمير

---

[۱۰۱] - «اسلحه‌هاي آنها تشكيل مي‌شد از يك شمشير كوتاه، يك كمان بسيار بزرگ، تيرهائي ساخته شده از زردپي و يك خنجر بسته شده به كمربند، در طرف دست راست»، ..... Herodote VII, ٦١. «مردمي كه شتابان از آسياي مركزي آمده‌اند با شمشيري كوتاه، فرمانبردار احكام خشن موحش شاه». Eschyle, *Les Perses*, ٥٦.

[۱۰۲] -در هنر آشوري جن‌ها و فرشتگان در دست راستشان ميوه‌هاي كاج مشابهي را گرفته‌اند؛ نگاه كنيدبه:

A. Parrot, *Assur*, Paris, 1961, fig. 77-78.

همين شيء در دستهاي جن‌هائي ديده مي‌شود كه به عنوان پايه يك ديگچه مفرغي عصر تقارن المپي به كار رفته‌اند :نگاه كنيد به:

H. -V. Herrman, *Die Kessel der orientalistschen Zeit*, Berlin, 1966, pl. 67.

تا ماتورا[۱۰۳] در قرنهاي دوم و سوم تأييد مي‌كند. سيريگ نيز قبلا در مورد نقش برگهائي تأكيد مي‌كند كه بين دو يراق مروارید قرارگرفته‌اند[۱۰۴]. او روي نقشي نيز اصرار دارد كه ايران پارتي در توزيع تعدادي نقشمايه تناسبهاي گيلوئي ايفا كرده و از مديترانه تا هند شمال‌غربي گسترش يافته است. ضمناً اين نقش يك نقش پارچه شاهانه رومي نيز هست، كه آن را روي پارچه روي دوش‌انداخته پيكره يك امپراطوريس قرن سوم مي‌بينيم كه از كورنانتوم كشف شده است[۱۰۵]. از شخصيت سوم چيز اندكي باقي مانده است. به نظر مي‌رسد قامت او با همان پارچه‌اي پوشيده شده كه قامت نفر اول را پوشانده است. اين نقش‌برجسته بايد انهدامي بخصوص بسيار سخت را متحمل شده باشد زيرا خرده‌ريزهاي آن روي صفه پخش شده بود. نه چندان دور از آن، روي ميدانگاهي، تكه بزرگي از نقش برجسته مردي ديده مي‌شد كه پارچه پوشاك او مشابه همين‌ها بود. اين تكه شايد بخشي از نقش برجسته قبلي بوده (لوح هشتاد و هفتم، شماره ۳؛ لوح ٦۹، طرحهاي مسجد سليمان، شماره ٤۱) و يا مي‌توانسته بخشي از يك نقش‌برجسته مشابه باشد. از ميدانگاهي معبد تكه‌اي از نقش‌برجسته‌اي به دست آمد كه پوشاك شخصيت روي آن سرداري‌اي از پارچه‌اي متفاوت بود (لوح نود و يكم، شماره ۳؛ لوح ۳٤، گراورهاي مسجدسليمان، شماره ١٦٦).

پيكره‌هائي كه قطعاً بيش از ديگران متحمل ضايعات شده‌اند، تركيباتي از نقش‌برجسته‌اي بوده‌اند كه در آن نقش افراد زيادي بوده است. ما قبلا اين توجه را با توصيف نقش برجسته‌هائي به عمل آورديم كه در مقابل معبد بزرگ كشف شده بودند (لوح هشتاد و نهم، شماره ۷؛ لوح ٦۳، گراورهاي مسجد سليمان، شماره ۱â؛ لوح نودم، شماره ٦؛ لوح ٦۳، طرحهاي مسجدسليمان، شماره ۳۷). حتي يكي از آنها را مجدداً براي پيكرتراشي ديگري بكار برده بودند (لوح نودم، شماره‌هاي ۳ و ٤؛ لوح ٦۳، گروارهاي مسجدسليمان، شماره ۳٦). مهمترين آنها مربوط به معبد هركول-وِرâثِرِغَنَه بود (لوح هشتاد و نهم، شماره ۸؛ لوح ۳٤، گراورهاي مسجدسليمان، شماره ٤٦١). به اعتقاد ما قدمت آن به اواخر قرن دوم يا اوايل قرن اول پيش از ميلاد و احتمالا به شروع اشغال پارت مي‌رسد. در واقع، همانطور كه بر روي نقش‌برجسته مهرداد اول وجود دارد، در كنار شخصيتهائي كه كاملا از روبرو نشان داده شده و ظاهراً رعاياي ثانوي هستند، موضوع اصلي را با كلاهي بلند مي‌بينم كه از حالت ظاهري وي چنين به نظزر مي‌رسد كه گوئي نذري را ادا مي‌كند.

۱۰۳- H. Serig, *Syria*, vol. XVIII (1937), fig. 7 et 12. J. Rosenfield, *op. cit.*, fig. 3a et 5.

۱۰٤- H. Seyrig, "Ornementa Palmyrena antiquiora", *Seyria*, vol. XXI (1940), pp. 303-306 et fig. 15 et 16.

۱۰۵- A. Alfoldi, "Insignien und Tracht der romischen Kaiser", *Romiche Mitteilungen*, vol. 50 (1935), p. 27 et fig.1.

اين نقش‌برجسته نيز، كه آن را عمداً خراب كرده‌اند، مجدداً به صورت تخت براي پايه يك پيكره مفرغي بكار رفته و براي پايه‌هاي مجسمه جاي آنها را در تن شخصيت‌ها كنده و خالي‌كرده‌اند. وجود ساير پيكره‌هاي مفرغي روي صفه و در نيايشگاههاي آن را پايه‌اي سنگي تأييد مي‌كند كه داراي جاهاي گود شده براي پايه‌ها است. آن را روي يك گور تازه پيدا كرديم (لوح هشتاد و نهم، شماره ۴۲؛ لوح ۱۹، طرحهاي مسجدسليمان، شماره ۱). بالاخره لوح ۳۴ تكه‌هاي ديگري از پيكره‌هاي انساني و دو عنصر تزئيني متقارن و گل‌آرا را مي‌شناساند كه مربوط به همين معبد هستند.

تعداد پيكره‌ها و نقش‌برجسته‌هاي پيدا شده در معبد هركول-وِرâثِرِغَنَه كه مربوط به شاه و احتمالا نزديكان وي بوده است، امكان اين باور را مي‌دهد كه دو بناي وقف شده اين معبد در زمان پارتي‌ها از احترام فوق‌العاده قدرتمندان عصر برخوردار بوده‌اند. اين قدرتمندان تصوير نذري خود را همراه با طلب ياري به همين رب‌النوع‌هائي اهدا مي‌كرده‌اند كه داراي طبيعتي ويژه بوده‌اند. دلايلي كه موجب مي‌شده تا برگزيدگان ملت دقيقاً به رب‌النوعهاي اين معابد رو بياورند، چه بوده است؟ به اعتقاد ما پاسخ اين سؤال در طبيعت و خوي دو رب‌النوع نهفته است كه الفت مذهبي آنها، عليرغم تعلقشان به پانتئون‌هاي دو دنياي اين چنين متفاوت، توانسته تحقق يابد. شخصيت و ويژگي اين دو رب‌النوع موجب مي‌شده تا اين برگزيدگان جامعه به معبد آنها جلب شوند و «سرايت» وِرâثِرِغَنَه به سوي غرب از طريق هركول انجام شده و آنهم عليرغم برهنگي او كه به نظر نمي‌رسد پارتيان و رعاياي آنها را به نحوي رنجانده و منزجر كرده باشد. نقش برجسته متعلق به فروغي اين امر را تأييد مي‌كند.

هركول، قهرماني كه تبديل به رب‌النوع شده است، براي يونانيان به نيرومندي جسم، به دلاوري و به جرأت شخصيت داده و آنها را مجسم كرده است. او رب‌النوع جنگ بوده، او ارتشها را هدايت مي‌كرده و آنها را به سوي پيروزي مي‌برده است. با اين همه، آنچه كه براي ما حائز اهميت است اين است كه او بزرگ و سالار دودماني نيز بوده است. نسب‌شناسي هركولي مقدونيه را خاندان پلاّ در روزي ساخته و پرداخته و در واقع جعل كرده است كه اين خاندان سعي مي‌كرد وارد يگانگي و اتحاد هلني شود. مهم اين است كه فيليپ و اسكندر، خويشاوند با كرسوس و اعقاب هركول، همسوئي با اين نيا را با انداختن تصوير هركول روي سكه‌هايشان بروز دادند. در زمان سِوِرها، تصوير قهرمان، مثل يك رب‌النوع‌رئيس خانداني[۱۰۶]، روي آثار باشكوهي ظاهر مي‌شود كه يادآور پيروزي‌ها بوده‌اند. ديديم كه هركول به مثابه نيائي

۱۰۶- R. Brilliant, *op. cit.*, p. 124-125.

براي خاندان سلطنتي بُسفُر تلقي مي‌شده است.
مهرداد اول و اعقاب بلافصل او، دقيقآ مثل اسكندر، سكه‌هائي را ضربكردند كه تصوير هركول در پشت آنها است. آيا ازقبل الفت مذاهب دو رب‌النوع كامل شده بود ؟ اين امر غيرممكن نيست زيرا از دو قرن پيش يونانيان و مقدونيه‌ايها در ايران بوده‌اند. سنتي كه آن را تاسيت نقل كرده (Tacite, *Ann.* XII, ١٣) شرحي از شكارهاي شبانه نهاني مي‌دهد كه در آنها با اعمال برجسته وِرθِرغَنَه آشنا مي‌شويم كه با كمك روحانيون معبد هركول انجام گرفته است. اين شكارها در كوه سانمبولوس Sanbulos جريان داشته كه آن را همان كوه بيستون دانسته‌اند، يعني همان كوهي كه پيكره هركول اخيرآ در كوهپايه آن كشف شده است (لوح صد و سي‌ام، شماره ٤)[١٠٧] .
در سكه‌هاي شاهان اوليه پارتي، در نقش هركول روي آنها بيشتر مي‌توان قهرماني را ديد كه جاي آپولون را بر پشت سكه‌هاي سلوكي‌ها اشغال كرده است، يعني پيشينيان مهرداد اول كه آپولون را به مثابه نياي خاندان خود تصور مي‌كرده‌اند. مهرداد هركول را نياي خاندان خود تلقي كرده است، زيرا اندكي بعد، جاي تصوير هركول را تصوير نياي واقعي، يعني آرشاك مي‌گيرد كه مسلح به كمان خود، نماد قدرت، است.
وِرθِرغَنَه معرف همان ويژگيهائي است كه قهرمان-رب‌النوع دارد، زيرا او نيز مجهز به نيروي فوق‌انساني است، ضمنآ ايزد سپاهان، «شكننده مقاومت‌ها»، و حاكم «تابش قدرت» شاهانه است كه در وجود شخص شاهان و حاكمان زمين تجلي مي‌كند. او روح و قدرت نژاد شاهانه را مجسم مي‌نمايد[١٠٨] .
دو رب‌النوع حامي، كه سرشت اين دو آنها را اين چنين به هم نزديك كرده[١٠٩] ، رب‌النوع خاندانها هستند و حامي و پشتيبان شاهان. جاي شگفتي نيست كه از نيايشگاهي كه وقف و نذر آنها بوده، تقريبآ كل تصاوير حاكمان و شاهان سرزمين را گردآوري كرديم. وِرθِرغَنَه مجسم كننده نسلهاي شاهان زنده و مرده[١١٠] است و اين ويژگي او درخور توجه خاصي است.

١٠٧-A. von Gutschmid, *op. cit.*, p. 128. E. Benveniste, *op. cit.*, p. 74.

١٠٨- H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, Leipzig, 1938, pp. 69-81.

١٠٩ -طبيعت اين دو رب‌النوع آنها را به هم نزديك كرده، و نه حالت بيروني آنها .چرا پارتيان عرياني رب‌النوع را حفظ كردند و همانطور نيز به ساسانيان منتقل شد كه آنها بلافاصله آن را كنار گذاشتند؟ قطعآ كوششي براي پوشاندن وي در بين آنها صورت گرفته، همانطور كه اين امر از يك تُنگ نقره‌اي مطلا از مجموعه فرح در ايران بر مي‌آيد كه قبلا از آن ذكري به ميان آمد. هركول بر روي اين ظرف شنلي بر دوش دارد كه با قلاب بر روي شانه ثابت شده است .چنين كوششي براي رفع عرياني از هركول در هترا به عمل آمده است كه نبايد خيلي قديمي‌تر از تُنگ باشد .نگاه كنيد به S. Downey, *op. cit.*, pl. XXIII, ١: از بين تعداد ده مورد تجسد خدا در قالب جسم انسان (به دوازده كار مربوط به هركول بينديشيم (وِرθِرغَنَه) دهمين بار) تحت نشانه‌ها به يك جنگاور باشكوه ظاهر مي‌شود .هنرمندان او را اين چنين روي سكه‌هاي كانيشكا نشان داده‌اند.

١١٠-N. S. Nyberg, *op. cit.*, p. 78.

روي نقش برجسته تنگ سروك كه حاوي يك صحنه تاجستاني است كه در آن شاه اُرُد در مقابل آناهيتا و ميترا ايستاده، از آنها حلقه‌اي را مي‌گيرد كه نماد قدرت است، در پشت سر شاه جديد، نياي او ايستاده و دست راست خود را با حالتي از تشويق و حمايت بر دوش او نهاده است[۱۱۱]. اين نيا يك شاخ فرواني بر دست دارد. او دقيقاً همان كار شاهاني را مي كند كه تصاوير آنها را در معبد هركول -وِرâثِرِغَنَه و پيكركهاي مفرغي در بردِنشانده را كشف كرديم (لوح سي و هفتم). اين شاخ فراواني نيكوئي و سخاوتندي شاهان و اميد به ترقي سرزمين در زمان سلطنت آنها را نمادين مي‌كند. از همين جا، آيا آنها يادآور نياكان از ميان رفته خود نيستند؟ اگر فرضيه درست است، همين فرضيه وجود يك آئين نياكان در ايران را در مذهب زمان پارت ايجاب مي‌كند و به نظر مي‌رسد شخصيت و ويژگي وِرâثِرِغَنَه را، آنطور كه اوستا[۱۱۲] آن را نشان مي‌دهد، تأييد مي‌كند.

*

* *

۱۱۱- R. Ghirshman, *Comptes rendus A.I.B.-L.*, 1947, p. 41, n.2.

۱۱۲-H. S. Nyberg, *op. cit.*, P. 78.

بين كشفيات ما و كشفياتي كه در نيسا-مهردادكرت به عمل آمده مي‌تواند نوعي كار موازي صورت گرفته باشد. در آنجا، در«نيساي قديم» «تالار مربعي» به ابعاد ۲â متر در ۲â متر پيدا شد، كه در بالاي ديوارهاي دروني آن طاقچه هائي با پيكره هاي ساخته شده از گِل رنگارنگ وجود داشت. اينها را كاشفان آنها به مثابه نياهاي رب‌النوعي شده ارزيابي كرده اند. با تكيه به انتساب آنها، از اَمي ين مارسلن(Ammien Marcelin, XXII, ٦) نقل مي‌كنند كه مدعي بوده كه نجيبزادگي پارت به آرشاك، بنيانگذار خاندان، جنبه رب‌النوعي داده وفيلوستورات (Philostrate) كه از پيكره هاي شاهان و رب‌النوع‌ها در كاخ وُلوژزياس (Vologesias) در بابل صحبت مي‌كند. او بالاخره تصميم گرفته تا به «تالار مربع» -كه در آن امكان ديدن يك نيايشگاه مردود نيست- نسبت تالار بارعام بدهد. نگاه كنيد به:

G. A. Pougatchenkova, *Puti razvitiya...*, 1958, p. 92 ss

بعدها اين تالار را به عنوان «خانه نياكان رب‌النوعي شده» نامگذاري كردند و هدف اوليه آن كه خالصاً خارج از سلك مذهبي و كاملا دنيوي و غير مذهبي بود، به نفع كاربري‌هايي در رابطه با آئين خاندان كنار گذاشته شد. نگاه كنيد به:

G. A. Pougatchenkova, *Iskusstvo Turkmenistana*, ١٩٦٧, p. ٤٢. ا ا

ازنظر

G. A. Kochelenko, *Kultura Parfii*, 1966, p. 21.

«تالار مربع» يك معبد است. قابل تذكر است كه تزئين خارجي بنا شامل مربع هاي تزئيني از گل پخته كه به صورت برجسته با سر شير، گرز و چماق است كه همه اينها نمادهاي هركول هستند؛ نگاه كنيد به:

G. A. Pougatchenkova, *Puti razvitiya...*, 1958, p. 96-97.

به فاصله اندكي از«تالار مربع»، «تالار مدور» به قطر ۱۷ متر وجود دارد كه درون آن داراي همان تزئين طاقچه ها با مجسمه ها بوده است. اين «تالار مدور» را به عنوان معبد شناسائي كرده اند. نگاه كنيد به:

:G. A. Pougatchenkova, *Puti razvitiya...*, 1958, p.102.G. A. Pougatchenkova, *Iskustvo...*, p. 40.

يا اين تالار را«معبد مدور» ناميده اند، نگاه كنيد به:

G. A. Kochelenko, *op. cit.*, p. 24 ss.

نگاه كنيد به شكل ٤٨ كتاب خودمان. به اعتقاد ما در همين روحيه آئين نياكان است كه صحنه اي جاي مي‌گيرد كه قبلا درمورد نقش برجسته تنگ سروك از آن صحبت كرديم. نگاه كنيد به .W. B Henning, *op. cit.*, pl. IX et X.

روي كف اتاق محراب معبد هركول -وِرâثِرِغَنَه، تعداد ۱۳۳ سكه پيدا شد كه ٤١ عدد از آنها سكه‌هاي ساساني بود. در بين آنها متأخرينشان، دقيقآ مثل همان سكه‌هائي كه در معبد بزرگ پيدا شدند، از سكه‌هاي ضرب شده شاپور دوم بودند. اينها شواهد وزيني هستند. اينها به نحوي تأييد كننده بوده و جائي را براي ترديد باقي نمي‌گذارند كه زندگي نيايشگاههاي مكان والاي مسجدسليمان بطور ناگهاني در جريان نيمه اول قرن چهارم متوقف شده است.

شكل شماره ٤٢ اين كتاب پرسپكتيوي از صفه مسجد سليمان در زمان سلوكي‌ها است و همچنين ديدي را بخصوص از آن چيزي مي‌دهد كه در زمان پارت بوده است. روي پوديوم (آتشگاه) مراسم آئين اهورامزاد بدون انقطاع ادامه مي‌يافته است. هيچ چيزي موجب كنار گذاشته شدن آن يا تغييري در مشخصه مقدس آن، كه هميشه برقرار بوده، نمي‌شود. هيچ نوع اثري وجود ندارد كه دال بر وجود ديواره‌اي كوتاه در زمان پارتي‌ها باشد، يعني همان ديواره‌اي كه در زمان سلوكي‌ها قسمت قديمي صفه را از قسمت جديد آن، لذا فضاهاي اشغال شده توسط نيايشگاهها دو مذهب دو جماعت را از هم جدا مي‌كرده است. بنابراين، در زمان پارتها اين ديواره حذف شده است. معبد بزرگ بازسازي مي‌شود و تبديل به معبد زوج ايزدان آناهيتا و ميترا و نيايشگاه هركول و معبد وِرâثِرِغَنَه مي‌شود. صفه اين محوطه، با مكانهاي آئين چهار ايزد مذهب مزدائي، خود را به مثابه يك مكان عالي نيايش و تكريم يك چهارگانه نشان مي‌دهد كه آنتيوخوس كُماژن بناهاي نمروداغ را كه بنياد مذهب وي را تشكيل مي‌داد، به آنها اختصاص داده بود[۱۱۳].

[۱۱۳]- E. Benveniste, *op. cit.*, 71.

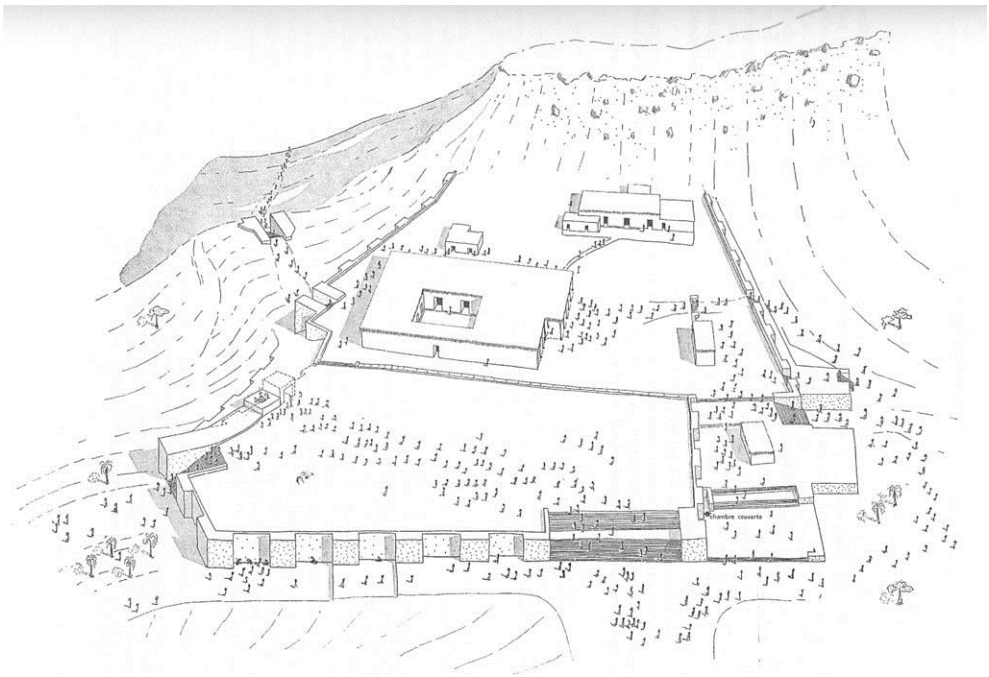

شكل ٤٢ - مسجد سليمان. . پرسپكتيو. مراحل هلني و پارتي.
(طرح از: *H. Gasche*) .

اين امر رد نشده است كه اين چهارگانگي، پايه مذهب مزدائي نيز بوده است، مذهبي كه در زمان پارتها قسمت مهمي از ايران غربي به آن عمل مي‌كرده است. به نظر مي‌رسد كه آثار باشكوه از زيرخاك درآورده روي صفه مقدس مسجدسليمان آن را نشان مي‌دهد.